



باسمه تعالی

از مجموعه "روایت قرن"  
**روایت قدرت در ایران قرن ۱۴ شمسی**

(این فایل در حال تکمیل می باشد؛ بروزرسانی ۱۸ فروردین ماه ۱۴۰۱)



دانشکده علوم اجتماعی و فرهنگی

دانشگاه جامع امام حسین علیه السلام

۰۹۱۷۶۰۷۸۳۳۲۴ - قیومی پور - پیامرسان ایتا جهت انتقادات و پیشنهادات



## «روایت قرن»

مقایسه کارآمدی و عملکرد جمهوری اسلامی ایران و حکومت پهلوی  
در بستر روایت قرن

بخش بندی روایت قرن مبتنی بر بخش برکات بزرگ انقلاب اسلامی بیانیه گام دوم

- ✓ الف- روایت قدرت ( بند ۱ و ۷ بیانیه گام دوم : ثبات، امنیت، اقتدار)
- ✓ ب- روایت علم و فناوری در ایران قرن ۱۴ شمسی ( بند ۲ بیانیه گام دوم : علم و فناوری)
- ✓ ج- روایت رفاه در ایران قرن ۱۴ شمسی (بند ۵ بیانیه گام دوم: رفاه زیرساختی-درمانی  
بهداشتی-آموزشی-معیشتی)
- ✓ د- روایت مردم (بند ۳ و ۴ و ۶ بیانیه گام دوم: روایت مردم: مشارکت و خدمت رسانی مردمی-  
بینش سیاسی-ایثار و معنویت)

➤ محتوای پیش رو مربوط به بخش الف می باشد.

## قابل توجه

محتوای پیش رو مستخرج از پژوهش های تاریخی صورت گرفته در زمینه عملکرد قوای نظامی در ایران قرن ۱۴ شمسی می باشد. این فایل دارای پیوست پژوهشی تفصیلی انجام گرفته می باشد. در محتوای اولیه پیش رو سعی شده است قصه ها و داستان های تاریخی با حفظ انسجام و پیوستگی روایت، از میان پژوهش های صورت گرفته استخراج شود و در بسته بندی قصه محور کنار هم بیاید، زیرا شرط لازم و ضروری تبدیل توصیف و توضیح به روایت، قصه محور بودن آن می باشد و زبان قصه برای انتقال پیام و مضامین موردنظر بهترین و مؤثرترین زبان می باشد.

## فهرست

- ۱۰..... پهلوی اول
- ۱۱..... هر تصمیمی بگیریید اجرا می کنم
- ۱۹..... حسینعلی را حسنعلی بخوانید
- ۲۵..... فقر مردم؛ خرج ارتش
- ۲۹..... سفاکان تیر ۱۳۱۴، فراریان شهریور ۱۳۲۰
- ۳۳..... فرعون خراسان
- ۴۰..... قصاب بلوچستان
- ۴۴..... جنایتی که تا ابد آن را فراموش نمی کنیم
- ۴۷..... اعدام های دسته جمعی
- ۵۰..... قتل، غارت، بمباران
- ۵۳..... قصاب لرستان
- ۵۸..... عیار واقعی ارتش پرادعا!
- ۷۰..... مردم و جنگ های جهانی
- ۷۴..... پهلوی دوم
- ۷۵..... بگو رادیوهایی که شما بگویند گوش می دهم!
- ۸۰..... هیچکس نپرسید، مگر رئیس جمهور آمریکا، مالک این مملکت است؟
- ۸۳..... روحیات شخصی محمد رضا شاه
- ۸۸..... از ولگردان تگزاس تا دلان اسلحه
- ۹۲..... US Army
- ۹۵..... آمده ایم رژیم شاه را اداره کنیم
- ۹۸..... حقارتی در وجود همه ی پرسنل ایرانی احساس می شد
- ۱۰۱..... ارتش چاق و لاغر
- ۱۰۳..... ما عادت کرده ایم که فقط مجری باشیم

- فرمانده ضعیف و ذلیل می خواست ..... ۱۰۷
- بیشتر خودشان را انگلیسی می دانستند تا ایرانی ..... ۱۱۰
- هزینه نظامی ایران برابر با چین؛ اکثریت مردم در فقر مطلق ..... ۱۱۲
- غارت ایران توسط دلانان نظامی ..... ۱۱۷
- سلاح های غیرقابل مصرفان را به ایران بفروشید ..... ۱۲۰
- نباید در ایران قطعه بسازید؛ چشم ..... ۱۲۲
- به نام ایران، به کام آمریکا ..... ۱۲۵
- تلاش انگلیس برای عقب نماندن از آمریکا در غارت ایران ..... ۱۲۹
- ایران منهای شاه! ..... ۱۳۱
- جمهوری اسلامی ایران ..... ۱۳۴
- ارتش باید بماند ..... ۱۳۵
- نیرویی از متن مردم؛ تشکیل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ..... ۱۴۱
- پناهگاهی جز حضرت زهرا سلام الله علیها نداشتیم ..... ۱۴۵
- اولین بار است کسی از ساخت قطعه حرف می زند ..... ۱۴۹
- شروع از صفر؛ از ناودان تا وانت بار ..... ۱۵۳
- این دیگر جوی نیست، تبدیل به نهر شده ..... ۱۵۶
- ما باید بتوانیم اسرائیل را بزنیم ..... ۱۶۱
- انبوه، آسان، دقیق ..... ۱۶۴
- تسخیر رمزها ..... ۱۶۸
- جماران بر دریای ظرفیت ها ..... ۱۷۱
- فتح دریا ..... ۱۷۴
- ملوانان ایران، پادشاه دزدان دریایی را به اسارت گرفتند ..... ۱۷۸
- دریانوردی در اطلس؛ ناوگروه تاریخ ساز ..... ۱۸۱

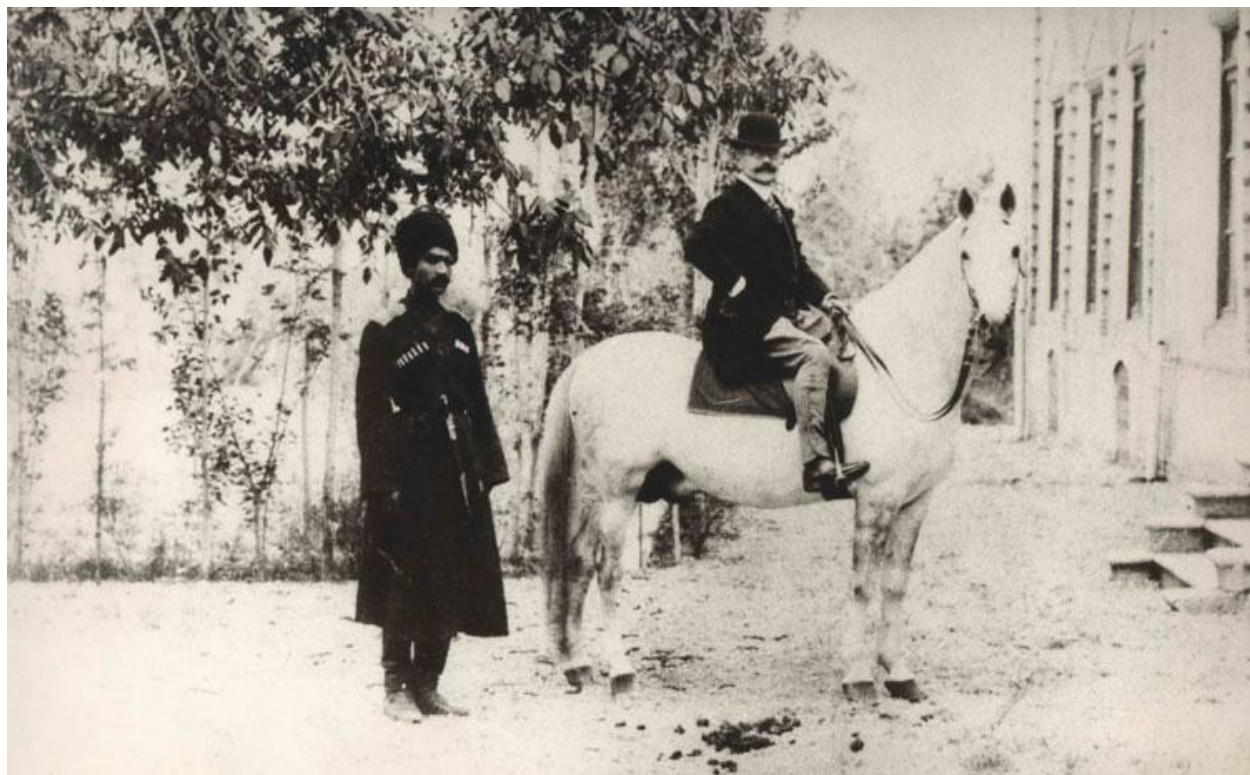
- شکار شاهین جهانی آمریکا..... ۲۱۶
- خدمت به بشریت با ریشه کنی داعش..... ۲۲۰
- اعتراف دشمن به احترام قدرت ایران کلاه از سر بر میدارم..... ۲۳۴
- پرده ای با آمار..... ۲۵۲





## پهلوی اول

## هر تصمیمی بگیرد اجرا می کند



شکل ۱ رضاخان پهلوی نگهبان سفارت هند در ایران در کنار وزیرمختار هند

ادموند آبرونساید ژنرال انگلیسی و طراح اصلی کودتای ۱۳۹۹ در ایران بود. عملیات نهایی کودتا با دستور مستقیم لرد ردینگ، نایب‌السلطنه وقت هند، و وینستون چرچیل، وزیر جنگ وقت بریتانیا، به اردشیر ریپورتر و ژنرال آبرونساید آغاز شد و به فرجام رسید. این کودتا به دست رضاخان میرپنج و سیدضیاءالدین طباطبائی اجرا شد.



وینستون چرچیل (وزیر جنگ بریتانیا)



لرد ردینگ (نائب السلطنه هند)



ادموند آبرونساید

(فرمانده قشون بریتانیا در شمال ایران (نورپرفورس))



اردشیر ریپورتر

(مسئول شبکه‌های اطلاعاتی حکومت هند بریتانیا در ایران)



شکل ۲ ژنرال آبرونساید و ژنرال هالدین بر روی رودخانه دجله، پس از کودتای ۱۲۹۹

ژنرال ادموند آبرونساید (Edmund Ironside) فرمانده قشون بریتانیا در شمال ایران (نورپرفورس)

## بریتانیا حکومتی برای ایران در نظر بگیرد

عضو عالی رتبه سفارت انگلیس، در گزارشی از تهران به لندن، به هیئت دولت بریتانیا این موضوع را یادآوری کرد که ایران برای پذیرش حکومت پارلمانی آمادگی ندارد؛ بنابراین دولت بریتانیا خود باید حکومتی را برای این کشور در نظر بگیرد. او پیشنهاد کرد ایران به طور موقت، تحت اداره قوه مجریه‌ای استبدادی درآید که انگلیس آن را بر سر کار آورده باشد. مستشاران انگلیسی هم از پشت پرده وزیران کابینه آن را هدایت کنند. [۱]

محمد جواد شیخ الاسلامی، سیمای احمد شاه قاجار، جلد ۲، ص ۲۰۹ و ۲۱۰.

محمد رحمانی، کار من بود، ص ۱۱۱.

## هر تصمیمی بگیرید اجرا می‌کنم

ملک الشعراى بهار در مورد آمدن یکی از اعضای سفارت انگلیس به نام اسمارت<sup>۱</sup> به خانه اش می‌نویسد: «با من در مورد ایجاد حکومتی مقتدر که بتواند هر صاحب داعیه و صاحب صوتی را سرکوب کند و ایجاد دولت ثابت و نیمه دیکتاتوری مذاکره کرد.» [۱]

او در بخش دیگری از خاطرات خود به جلسات سفارت انگلستان با حضور سرهنگ دکتر کریستوفر و کلنل اسمایس<sup>۲</sup> و برخی رجال و نظامیان ایرانی اشاره می‌کند:

صحبت از فساد مرکزی و خرابی اوضاع مکرر شد و مخاطرات روس‌ها و جنگلی‌ها را طرح کرده بودند. در صدد چاره‌جویی برآمده، پس از مذاکرات طولانی، دکتر کریستوفر پیشنهاد می‌کند که باید کودتایی به دست قوای قزاق صورت بندد و حکومتی قوی تشکیل گردد و به هرج و مرج خاتمه داده شود. در این باب از سرتیپ رضاخان که حاضر در مجلس بوده است، عقیده می‌خواهند. مشارالیه می‌گوید من اهل سیاست نیستم، شماها هر تصمیمی بگیرید، من حاضر آن را اجرا کنم. [۲]

[۱]. ملک الشعراى بهار؛ تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، انقراض قاجاریه؛ ج ۱؛ ص ۶۳.

[۲]. رضا نیازمند؛ رضا شاه از تولد تا سلطنت؛ ص ۳۸۰.

[۱] و [۲]. محمد رحمانی؛ کار من بود؛ ص ۱۱۲ تا ۱۱۴.

## کودتا، کار من بود

<sup>۱</sup> والتر اسمارت مشاور نمایندگی انگلستان و عضو سرویس کنسولی این کشور در تهران بود.

<sup>۲</sup> هنری اسمایس (Henry Smythe) یکی از افسران ارشد انگلیسی حاضر در ایران بود.

ایرونساید در خاطرات و روزنوشت هایش که سال ها بعد در لندن منتشر شد، درباره کودتا جمله مهمی را ثبت کرده است:

گمانم مردم همه می پندارند کودتا را من راه انداختم، راستش را بخواهید شاید هم کار، کار من بوده است!

محمد رحمانی؛ کار من بود؛ ص ۱۶۵.

یادداشت های روزانه ژنرال آبرونساید؛ ذیل وقایع ۲۳ فوریه ۱۹۲۱ / ۴ اسفند ۱۲۹۹

### انگلیس افراد مستعد کودتا را گزینش می کند

تحقیقات انگلیس ها برای انتخاب فرمانده نظامی کودتای آینده، از مدت ها پیش شروع شده بود. این افراد به ترتیب گزینش شدند: سپهسالار تنکابنی، نصرت الدوله (فیروزمیرزا فرمان فرما)، ماژور فضل الله خان، غلامرضاخان میرپنج، محمداصداق خان انصاری (سردار مخصوص)، محمد نخجوان (امیر موثق) و عبدالله خان امیرطهماسبی. اما هریک بنا به دلایلی کنار گذاشته شدند یا خودشان از قبول مسئولیت خودداری کردند. در نهایت سیدضیاء الدین طباطبایی و رضاخان میرپنج که قول همه گونه همکاری و همراهی با سیاست های انگلیس ها را داده بودند، به رهبری کودتا انتخاب شدند.

محمد رحمانی؛ کار من بود؛ ص ۱۱۶.

داریوش رحمانیان؛ چالش جمهوری و سلطنت در ایران؛ زوال قاجار و روی کار آمدن رضا شاه؛ ص ۴۴ و ۴۵.

### همه با انگلیس ارتباط داشتند

جان لارنس کالدول، وزیرمختار امریکا در ایران، در گزارش خود می کند:

تمام دست اندرکاران نهضت [کودتا] عملا کسانی می باشند که از قبل با انگلیسی ها رابطه نزدیک داشتند. سرگرد مسعودخان که پس از واقعه وزیر جنگ شد، در چندین ماه گذشته معاون شخصی کلنل اسمایس در قزوین بوده است. رضاخان میرپنج که فرماندهی قزاق ها را به دست گرفته است، در میسیون<sup>۱</sup> انگلیس و ایران خدمت می کرد و عملا جاسوس رئیس میسیون بود و در ماه های گذشته با انگلیسی ها در قزوین همکاری نزدیک داشته است.

محمد رحمانی؛ کار من بود؛ ص ۱۶۴.

<sup>۱</sup> هیئت نظامی

## هم بی سواد است هم ترسو

جلسات طراحی کودتا در تشکیلاتی به نام کمیته آهن که سالها قبل توسط سید ضیاء تاسیس شده بود برگزار می شد. سید ضیاء داستان معرفی رضاخان به کمیته آهن را این چنین شرح می دهد:

رضاخان را نیز کلنل (سرهنگ) کاظم خان سیاح که یک عضو نظامی کمیته بود، پیشنهاد کرد. من قبلا او را توسط کلنل که در آن زمان مترجم رسمی آبرونساید بود، دیده بودم. در جلسه، کلنل از او تعریف زیادی کرد. من [نیز] تأیید کردم. در جلسه غیر از من و کلنل، ماژور (سرگرد) مسعود خان کیهان هم حاضر بود که با ورود رضاخان به جمع ما مخالفت کرد. مخالفت مسعودخان کیهان با رضاخان دلیل خاص خود را داشت، وی می گفت: «این افسر قزاق هم بی سواد است، هم ترسو. اما اگر قدرت به دستش بیفتد، به همین دو دلیل خطرناک می شود.»

محمد رحمانی؛ کار من بود؛ ص ۱۲۴ و ۱۲۵.

صدرالدین الهی؛ سید ضیاء مرد اول یا مرد دوم کودتا؛ ص ۷۴.

## کاشف رضاخان

اردشیر ریپورتر، که به تصریح خاطرات خودش، عامل سیاست‌های نایب السلطنه هند ( رئیس حکومت بریتانیا در هندوستان دوران استعمار) در ایران بوده است، مدعی است او بوده که رضا را کشف و به مقامات انگلیس معرفی کرده است. از وی وصیت نامه ای بر جای مانده که پیش از پیروزی انقلاب، فرزندش شاپور جی ترجمه کرد و در اختیار محمدرضا شاه قرار گرفت. بعد از انقلاب نیز، نسخه کامل این سند که در آرشیو سلطنتی نگهداری می شد، به دست آمد. در کنار تمجیدهای متعدد از رضاخان، در قسمتی از این وصیت نامه آمده است: «شاید کمتر کسی مانند من او را [رضاخان] آن چنان که هست بشناسد و تا این اندازه با او مأنوس و محشور باشد، بدون اینکه نه نزدیکان او، نه کسان من از این قرابت آگاه باشند.»

براساس نوشته های ریپورتر، او در سال ۱۹۱۷ (۱۲۹۶ش) با رضاخان آشنا شد و در همان دیدار اول، او را برای اهداف انگلیسی ها در نظر گرفته و آموزش های لازم را به او داده است. وی در این باره می نویسد:

ملاقات های بعدی من با رضاخان در نقاط مختلف و پس از متجاوز از یک سال، بیشتر در قزوین و تهران صورت می گرفت. پس از مدتی که چندان دراز نبود، حس اعتماد و دوستی دوجانبه ای بین ما برقرار شد. به زبانی ساده، تاریخ و جغرافیا و اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران را برایش تشریح می کردم و به ویژه مایل بود که سرگذشت مردانی را که با همت خود کسب قدرت کرده بودند، برایش نقل کنم. اغلب تا دیرگاهان به صحبت من گوش می داد. اردشیر جی در قسمت دیگری از وصیت نامه اش می نویسد:

به دستور وزارت جنگ در لندن و نایب السلطنه هند، همکاری نزدیک ژنرال آبرونساید و من آغاز گردید. من برای نظریات رضاخان درباره نیروی قزاق اعتبار فراوانی قائل بودم و سرانجام او را به آبرونساید معرفی کردم. آبرونساید همان خصالی را



در رضاخان میدید که من دیده بودم و با تدابیر زیاد کلنل، فرمانده و افسران روس لشکر قزاق را ترک گفتند و امور لشکر به دست فرمانده نیروهای انگلیسی در شمال ایران اداره می شد.

عبدالله شهبازی؛ ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، جستارهایی از تاریخ معاصر ایران؛ ج ۲؛ ص ۱۴۶ و ۱۵۱.

محمد رحمانی؛ کار من بود؛ ص ۱۳۵ و ۱۳۶.

### برای ما کودتا از هر چیز دیگری مناسب تر است

۲۶ بهمن ۱۲۹۹ ایرونساید می نویسد:

من دستورات مربوط به خروج نیروها را به اسمایس و رضا[خان] داده ام. باید به ایشان تا اندازه ای آزادی عمل بدهیم. باید وزیرمختار [نورمن] را ببینم و مطالب را با او در میان بگذارم. برای ما کودتا از هر چیز دیگری مناسب تر است.

محمد رحمانی؛ کار من بود؛ ص ۱۳۷.

یادداشت های روزانه ژنرال آبرونساید، ذیل وقایع ۱۴ فوریه ۱۹۲۱/۲۶ بهمن ۱۲۹۹.

## حالا می توانیم با خیال راحت ایران را ترک کنیم

آیرونساید روز ۲۸ بهمن، درست یک روز قبل از حرکت به سوی بغداد و سپس مصر، در دفتر یادداشت های روزانه اش نوشت:

به حقیقت یک دیکتاتوری نظامی در این کشور بهترین راه غلبه بر مشکلات کنونی ماست. به نیروهای انگلیسی فرصت خواهد داد که خاک ایران را با اجتناب از عواقب بسیار وخیمی که در غیر این صورت پیش خواهد آمد، ترک کنند. پس از مصاحبه ای کوتاه که با رضا [خان] داشتم، اداره امور قزاقان ایرانی را به طور قطع به او واگذار کردم. این مرد واقعا مرد است و تاکنون افسر ایرانی ندیده ام که این اندازه صریح اللهجه و بی غل و غش باشد. برایش توضیح دادم که خیال دارم به تدریج از قید نظارت خود آزادش کنم و او از همین حالا باید ترتیبات و تدارکات لازم را با سرهنگ اسمایس بدهد که اگر شورشیان گیلان، پس از خروج قوای ما از منجیل، خواستند به قزوین با تهران حمله کنند، جلویشان را بگیرد.

محمد رحمانی؛ کار من بود؛ ص ۱۳۸.

یادداشت های روزانه ژنرال آیرونساید، ذیل وقایع ۱۲ فوریه ۱۹۲۱/۲۳ بهمن ۱۲۹۹.

## رضا [خان] هر دو درخواست ما را با کمال میل پذیرفت

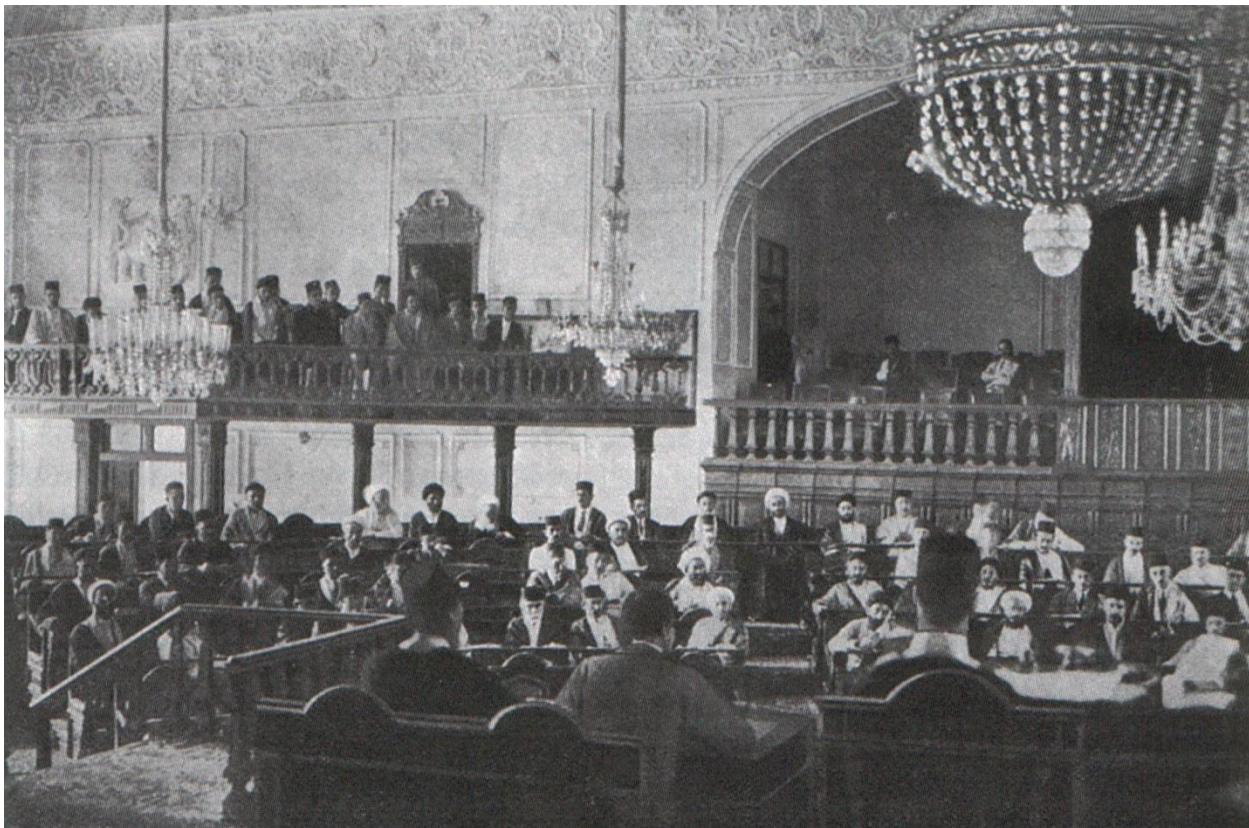
آیرونساید در ادامه یادداشتش می نویسد:

در حضور اسمایس یک فقره مذاکره طولانی با رضا داشتم. اول می خواستم تعهدنامه کتبی ازش بگیرم، ولی بالاخره به این نتیجه رسیدم که گرفتن سند کتبی در این مورد فایده ندارد. چون اگر بخواهد زیر قول هایی که به ما داده بزند، همین قدر کافی است ادعا کند که در دادن آن سند مجبور بوده و هرچه نوشته، چون تحت فشار بوده، باطل و بلااثر است. مع الوصف دو نکته را کاملا برایش روشن کردم: یکی اینکه مبدا به این خیال بیفتد که با همین اسلحه ها و مهماتی که در اختیارش میگذاریم، خود ما را از پشت سر مورد حمله قرار دهد؛ چون در آن صورت نابودش خواهیم کرد. دیگر اینکه باید قول بدهد که پس از گرفتن تهران، شاه را به هیچ عنوان از سلطنت بر ندارد. رضا هر دو درخواست مرا با خوشرویی و میل آشکار پذیرفت. پس از ختم مصاحبه، با هم دست دادیم و او رفت. به اسمایس گفتم جلوی اقدامات این مرد را نگیرد و بگذارد که او قوای خود را به تهران ببرد.

محمد رحمانی؛ کار من بود؛ ص ۱۳۹ و ۱۴۰.

یادداشت های روزانه ژنرال آیرونساید، ذیل وقایع ۱۲ فوریه ۱۹۲۱/۲۳ بهمن ۱۲۹۹.

## حسینعلی را حسعلی بخوانید



شکل ۳: نمای از مجلس شورای ملی دوره رضاشاه

## مقامات کشوری فقط یک اسم بود

ارتشبد فردوست<sup>۱</sup>، رئیس دفتر ویژه اطلاعات محمدرضا پهلوی در مورد رضاخان اینچنین می‌گوید:

رضاخان به حزب و تحزب اعتقادی نداشت و بنا بر تربیت قزاقی خود تنها به ارتش متکی بود. از ارتش نیز آنچه برایش مهم بود، پادگان تهران بود. استانداران و همه مقامات استانها تابع شخص فرمانده لشکر بودند و با این شرط استاندار و فرماندار میشدند. مقامات کشوری استان ها فقط نامی بود و همه کاره افسران عالی رتبه بودند. رضاخان عادت نداشت افسران عالی رتبه خود را عوض کند و لذا در تمام مدت سلطنتش آنها را در مشاغل حساس کشوری و لشکری گمارد. هیچ فردی حق نداشت از نظامی ها شکایت کند، وگرنه شاکی تحت تعقیب و مؤاخذه قرار می گرفت. یک بار شخصی از کریم بوذرجمهری نزد مادر محمدرضا شکایت کرد و او نیز شکایت را به رضاخان داد و تقاضای رسیدگی کرد. رضاخان عصبانی شد و با خشونت از اتاق بیرون رفت و گفت: به هیچ فردی اجازه نمی دهم از افسران من نزد من شکایتی بیاورد، آنها اشتباه نمی کنند.

عبدالله شهبازی؛ ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۱: خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوست؛ ص ۷۶-۷۸.

## اقدام فرمایید حاجی آقا و سلطان العلماء انتخاب شوند!

رضاخان، وزیر جنگ، در نامه‌ای در تاریخ ۳ / ۴ / ۱۳۰۲ درباره انتخابات با لحن تهدید آمیزی می‌نویسد: «ایالات جلیله فارس، شخصا کشف فرمایید مقتضی است در عوض ضیاءالواعظین و ضیاءالادبا (نماینده‌های دوره ۴ و ۵ مجلس شورای ملی) اقدام فرمایید حاجی آقا و سلطان العلماء رئیس معرف (حاج سیدمحمد سلطانی) انتخاب شوند والا خاتمه خوشی ندارد.» افراد مذکور با وجود خاتمه یافتن انتخابات با تهدید رضاخان به مجلس پنجم شورای ملی راه یافتند.

فرهاد رستمی؛ پهلوی ها (خاندان پهلوی به روایت اسناد)، ج ۱؛ ص ۲۸.

---

<sup>۱</sup> حسین فردوست (زاده ۲ اسفند ۱۲۹۶ در تهران - درگذشته ۲۸ اردیبهشت ۱۳۶۶ در تهران) ارتشبد نیروی زمینی شاهنشاهی ایران و رئیس دفتر ویژه اطلاعات شاه از ابتدای تأسیس در سال ۱۳۳۸ بود که فعالیتهای مقام‌های مملکتی و درباری را به شاه گزارش می‌داد. در سال‌های ۱۳۴۰-۱۳۵۰ قائم‌مقام ساواک (سازمان اطلاعات و امنیت کشور) و در سال‌های ۱۳۵۰-۱۳۵۷ همزمان با ریاست دفتر ویژه اطلاعات، رئیس سازمان بازرسی شاهنشاهی بود. او از مرموزترین، برجسته‌ترین و مؤثرترین چهره‌های اطلاعاتی دوران حکومت پهلوی و همدرس و دوست صمیمی دوران کودکی و نوجوانی محمدرضا پهلوی بود به طوری که ۵۲ سال از زندگی ۷۶ ساله‌اش را در ارتباط نزدیک با "محمدرضا شاه پهلوی گذراند. سرانجام در ۲۸ اردیبهشت ۱۳۶۶ درحالی که چهار سال در بازداشت به سر می‌برد در ۷۰ سالگی و بر اثر سکته قلبی درگذشت.

## انتخابات نمایندگان مشهد توسط فرعون خراسان

محمد ارجمند که سالها از نزدیک به عنوان یکی از مأموران تلگراف، در دستگاه رضاخان خدمت می کرده است، در خاطرات خود در زمینه انتصابی بودن نمایندگان مطالب جالبی آورده است. او در جایی از اثر خود، درباره چگونگی انتخاب نمایندگان مجلس مؤسسان در مشهد که خود در آنجا خدمت می کرده است و نقش امرای لشکر در آن انتخابات داشته، می نویسد:

بعد از خلع سلطنت از احمد شاه و سلسله قاجار برای انتخاب پادشاه جدید مطابق قانون اساسی از مرکز دستور انتخاب وکلای مجلس مؤسسان و اعزام آنها به مرکز به کلیه ولایات مخابره شد که از هر شهری به تعداد وکلای آن شهر یک برابر افزوده شود و نمایندگانی از اشخاص طرف اعتماد انتخاب کنند و به مرکز اعزام دارند. از شهر مشهد که دارای چهار وکیل بود، قرار شد هشت نفر انتخاب شوند که چهار نفرشان همان وکلای مشهد باشند و چهار نفر دیگر به آنها اضافه شوند. نسبت به چهار نفر اضافی مرتضی خان از سرتیپ جان محمد خان (امیر وقت لشکر خراسان) کسب تکلیف نمود و او دستور داد یک نفر خود ارجمند (منظور نویسنده کتاب خاطرات) باشد و سه نفر دیگر هم حسن کفایی، اخوی آقای آقازاده و دانش بزرگ نیا و حاج قائم مقام التولیه را انتخاب کنند.

محمد ارجمند؛ شش سال در دربار پهلوی (خاطرات محمد ارجمند)؛ ص ۶۹

سید حسین فلاح زاده؛ رضا خان و توسعه ایران؛ ص ۱۱۸

## حسینعلی را حسنعلی بخوانید

ارجمند درباره مسئله دیگری که قابل توجه است و به حوزه انتخاباتی گلپایگان مربوط می شود، چنین می نویسد که در انتخابات دور ششم یا هفتم که زمام امور انتخاباتی در دست تیمورتاش<sup>۱</sup> بود به واسطه اصراری که شاهزاده مجلل الدوله (حسینعلی) دولتشاهی به وکیل شدن داشت، تیمورتاش نام او را در فهرست انتخابات گزارش از گلپایگان حاکی از قرائت آراء

---

<sup>۱</sup> عبدالحسین تیمورتاش، وزیر دربار و یکی از مرموزترین و تاثیرگذارترین رجال دوران پهلوی اول بود و عملاً پس از رضاخان دومین مقام حکومت قلمداد می شد. تیمورتاش ملقب به «سردار معززالملک» و یا «سردار معظم خراسانی» از جمله کسانی بود که در برانداختن قاجارها و برآوردن پهلویها مؤثر بود. در دوره رضاشاه نخستین وزیر دربار بود و نقش مهمی در سیاست خارجی ایران ایفا کرد. تیمورتاش در دورههای ششم تا هشتم مجلس شورای ملی (۱۳۰۵ تا ۱۳۱۱) همزمان با وزارت دربار، نماینده نیشابور نیز در مجلس شورای ملی بود، بی آنکه حتی یک بار به مجلس برود. او صاحب اقتداری افسانه‌ای بود که همین امر هم پاشنه آشیلی شد که مرگش را در کنج فراموشی زندان رقم زد. او مورد غضب رضاشاه قرار گرفت و در ۱۳۱۲ در زندان قصر کشته شد.

به نام مجلل الدوله به مرکز رسید و شاه از آن با خبر گردید، خیلی عصبانی شد و به تیمورتاش اعتراض کرد. تیمورتاش به دنبال آن به فرماندار گلپایگان دستور می دهد که آرایی را که به نام حسینعلی دولتشاهی در صندوق ها ریخته بودند، با نام حسینعلی دولتشاهی بخوانند. حسینعلی برادر مجلل الدوله بود و از همه چیز بی خبر، در وزارت دارایی کار می کرد که به این ترتیب وکیل شد.

محمد ارجمند؛ شش سال در دربار پهلوی (خاطرات محمد ارجمند)؛ ص ۱۳۴-۱۳۵.

سید حسین فلاح زاده؛ رضا خان و توسعه ایران؛ ص ۱۱۹

### منتخبین را ساکنان حوزه انتخابیه نمی شناختند

در انتخابات دوره ششم تقنینیه که اولین انتخابات در دوران سلطنت رضاشاه بود، به اختصاص در شهرستان ها نظامیان و امرای لشکر و فرماندهان پادگان ها مداخله کردند و گروهی را به مجلس شورای ملی و به اصطلاح (خانه ملت) روانه ساختند که بیشتر آنان را ساکنان حوزه انتخابیه خودشان نیز نمی شناختند. در دوره ششم، شخصیت های مخالف هم چون مدرس، بهار، مصدق السلطنه و یکی دو شخصیت سیاسی دیگر از این دست را راه داد، ولی آنها را در اقلیت مطلق باقی گذارد، به طوری که جرئت نیافتند در جهت مخالف مقاصد شاه گامی بردارند. از دوره هفتم به بعد حتی یک نفر از شخصیت های مخالف به عنوان نماینده مجلس شورای ملی به خانه ملت وارد نشد و هر که در آنجا بود، نماینده شاه بود نه نماینده ملت.

نعمت الله قاضی (شکیب)؛ علل سقوط حکومت رضا شاه؛ ص ۴۹.

سید حسین فلاح زاده؛ رضا خان و توسعه ایران؛ ص ۱۱۸

### نظر فرمانده لشکر کردستان این است

در تلگرافی از رئیس دفتر شاهنشاهی خطاب به ریاست وزرا آمده است: راجع به انتخاب یک نفر نماینده سقز نظر فرمانده لشکر کردستان این است که علی اشرف وزیری و افتخار ناهید که هر دو ملاک هستند صلاحیت انتخاب شدن را دارند؛ مقرر فرمودند یکی از این دو نفر برای سقز در نظر گرفته؛ دستور فرمایید در انتخاب او مساعدت شود.

فرهاد رستمی، پهلوی ها (خاندان پهلوی به روایت اسناد)، ج ۱، ص ۱۵۹.

## باید به هر قیمتی که شده انتخاب شوند

درباره دخالت وزارت دربار و شخص تیمورتاش در امر انتخابات، مدارک و اسناد متعددی وجود دارد؛ برای مثال او در تاریخ ۲۳ خرداد ۱۳۰۹ با صدور بخشنامه ای محرمانه به حکام ایالات در خصوص نحوه برگزاری انتخابات دوره هشتم مجلس شورای ملی، طی دستورالعملی به آنان مبنی بر اینکه «طبق صورتی که ارسال گردیده است باید جدیت لازمه به عمل آید که این اشخاص جهت مجلس انتخاب شوند»، حکام را از هرگونه مسامحه در این خصوص بر حذر داشته و متذکر شده در غیر این صورت «مورد بی میلی اعلیحضرت واقع خواهند شد» و تأکید کرده «اعلیحضرت اقدس شهبازیاری علاقه مند هستند که باید اشخاص مفصله المندرجه... باید به هر قیمتی باشد انتخاب شوند» و تهدید کرده «در صورتی که توان انجام این مأموریت را ندارید، از تاریخ ملاحظه این حکم تا ۴۸ ساعت از خدمت استعفا دهید».

یعقوب آژند و دیگران؛ اسنادی از انتخابات مجلس شورای ملی در دوره پهلوی اول؛ ص ۶۵-۶۷.

## به شرط اینکه فرخی انتخاب نشود

فرماندار یزد در ۱۲ مهر ۱۳۱۱ خورشیدی از وزارت دربار (تیمورتاش)، استعلام می‌کند: «موقع شروع انتخابات دارد می‌رسد و هنوز هیچ‌گونه تصمیمی از طرف حضرت اشرف (رضاشاه)، نرسیده است و بلا تکلیف هستیم». تیمورتاش، در پاسخ به استعلام فرماندار یزد می‌نویسد انتخابات یزد آزاد است؛ به شرط آن که «فرخی یزدی»، انتخاب نشود. نامه تیمورتاش این گونه است: «چون هیات تفتیشیه، راپرت‌های غیر مساعدی نسبت به نمایندگان حالیه یزد داده بود، لهذا کاندیدا شدن آن‌ها از طرف دولت و تحمل زحمات در انظار خوب نبود. در همان حال نظر به نبودن کاندیدای قطعی معین دیگر، چنین تصویب شد که انتخابات یزد کاملاً آزاد باشد و هر کس که حقیقتاً حایز اکثریت شد انتخاب بشود. بنابراین به همین ترتیب رفتار بکنید، ولی شرط حتمی این است که «فرخی»، نباید انتخاب شود؛ والا دکتر طاهری، آقای سید کاظم، کوراوغلی، نواب، دکتر افشار یا هر کس دیگری که انتخاب شود حرفی نیست».

اسنادی از انتخابات مجلس شورای ملی در دوره پهلوی اول / ویراستاران: علی‌اکبر علی‌اکبری بایگی، علیرضا اسماعیلی،

حسن شفیعی / انتشارات طبع و نشر





[www.iichs.ir](http://www.iichs.ir)

موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران

شماره آرشیو: ۱-۲۳۶۶-۳ ع



فقر مردم؛ خرج ارتش

## ارتش گران

دکتر عاقلی معتقد است که قشون متحدالشکل برای ایران بسیار گران تمام شد، بودجه همه ساله قشون حداقل معادل سی درصد بودجه کل کشور بود. در بعضی از موارد که از ذخایر مملکتی خرید اسلحه استفاده می شد، از پنجاه درصد هم فزونی می گرفت. هزینه تأسیس کارخانه های اسلحه سازی و بناهای باشگاه افسران در تهران و سایر شهرها و ساختمان های پادگان ها هزینه ای سنگین بود.

باقر عاقلی؛ رضا شاه و قشون متحد الشکل؛ ص ۱۳.

همچنین ملیکف در کتاب «استقرار دیکتاتوری رضاخان در ایران» آورده است که رضاخان نزدیک به نیمی از بودجه (۴۹ درصد) را هزینه وزارت جنگ می کرد. اما هزینه فرهنگ اندکی بیش از یک درصد را شامل می شد. به همین مناسبت روز دهم ژانویه محصلین مدرس های تهران با شعار این بودجه کفن و دفن معارف است تظاهراتی کردند.

ا.اس. ملیکف؛ استقرار دیکتاتوری رضاخان در ایران؛ ترجمه سیروس ایزدی؛ ص ۵۴.

## زندانی شدن تدین<sup>۱</sup> به دلیل اعتراض به بودجه سنگین ارتش

بودجه ارتش در مقایسه با نهادها و وزارتخانه های آموزشی چون آموزش و پرورش بسیار کلان بود، به گونه ای که گاه حتی مورد اعتراض عناصر داخلی رژیم هم قرار می گرفت؛ اما عکس العمل شاه در دفاع از ارتش و طرد معترضان سرسختانه بود. برای نمونه، وقتی تدین، وزیر معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه، در سال ۱۳۰۷ ش مسئله بودجه اندک وزارت معارف و بودجه زیاد وزارت جنگ را مطرح کرد از کابینه اخراج شد و به زندان افتاد.

استفان کرونین؛ رضا شاه و شکل گیری ایران نوین؛ ترجمه مرتضی ثاقب فر؛ ص ۲۰۷.

سید حسین فلاح زاده؛ رضا خان و توسعه ایران؛ ص ۲۲۴-۲۲۵.

---

<sup>۱</sup> سید محمد بیرجندی معروف به تدین، در ۱۲۶۰ ش در یکی از فرای بیرجند متولد شد. چهارمین رئیس دانشگاه تهران و از جمله شخصیت های برجسته سیاسی و علمی دوران قاجار و پهلوی بود که نقش مهمی در دوره بین انقراض سلسله قاجار و آغاز دوران پهلوی داشت. تدین در طول عمر سیاسی خود در مناصبی همچون رئیس مجلس شورای ملی، وزیر معارف (فرهنگ) و وزیر خواربار مسئولیت داشت. او به خاطر حمایت قاطعانه از قرارداد ننگین ۱۹۱۹ و نقشی که در انتقال سلطنت از سلسله قاجار به رضاشاه داشت، چهره ای جنجالی در تاریخ مدرن ایران محسوب می شود. سیدمحمد تدین در ۲۴ آبان ۱۳۳۰ بر اثر سرطان در ایالات متحده درگذشت. پیکر او را به تهران بازگرداندند و در آرامگاه خانوادگی واقع در شمیران به خاک سپردند.



## او کشور را دوشید

آرتور میلسیو مستشار مالی امریکا در ایران، در مورد اوضاع تأسف‌آور معیشتی مردم در دوران رضاخان می‌گوید: «سیاست مالیات بندی شاه به شدت واپس‌گرایانه بود به طوری که موجب افزایش هزینه زندگی و فشار آن بر طبقات فقیر شد... به طور کلی او کشور را دوشید، دهقانان، ایلات و عشایر و کارگران را از پای درآورد و از زمین‌داران مالیات و عوارض سنگین دریافت کرد. در شرایطی که فعالیت‌هایش طبقه جدیدی از سرمایه‌داران، تجار، صاحبان انحصار، پیمانکاران و نورچشمی‌های سیاست‌مداران را به ثروت رسانده بود، تورم، مالیات و مسائلی از این دست، سطح زندگی توده‌ها را پایین آورد.»

یرواند آبراهامیان؛ تاریخ ایران مدرن؛ ترجمه محمد ابراهیم فتاحی؛ ص ۱۶۹-۱۷۰

## صبحانه: نان و چای / ناهار: نان و ماست / شام: نان و ماست و چای

جان فوران، استاد دانشگاه کالیفرنیا، امریکا، در مورد سطح زندگی و معیشت کشاورزان که اکثریت ایرانیان (۷۵ درصد جمعیت در سال ۱۳۲۵ شمسی) را شامل شده، می‌نویسد: «سطح زندگی دهقانان ایرانی رضایتبخش نبود. به اعتقاد بسیاری از ناظران در اواخر سلطنت رضاشاه این وضع بدتر شد... رژیم غذایی در یک خانواده معمولی دهقانی به این شرح بود:

«صبحانه: نان و چای

ناهار: نان و ماست

شام: نان و ماست و چای.»

بر همین اساس نیکی کدی تاریخدان آمریکایی و متخصص حوزه خاورمیانه، نتیجه می‌گیرد: «دهقان غالباً گرسنگی می‌کشید.»

جان فوران؛ مقاومت شکننده (تاریخ تحولات اجتماعی ایران)؛ ترجمه احمدتدین؛ ص ۳۴۹.

سفاکان تیر ۱۳۱۴، فراریان شهریور ۱۳۲۰



شکل ۴ ایرج مطبوعی فرمانده قتل عام گوهرشاد

### چهارده ساعت قتل عام در خانه خدا

سرلشگر ایرج مطبوعی در سال ۱۳۱۴ فرمانده لشکر ۹ مشهد بود. در تابستان این سال مردم مشهد در اعتراض به قانون متحدالشکل شدن البسه و تغییر کلاه که همه می‌دانستند مقدمه کشف حجاب است، در مسجد گوهر شاد و دو صحن حرم امام رضا (ع) تحصن کردند. پس از دو روز تحصن، رضا شاه دستور داد که تمام متحصنین محکوم به اعدام اند و امشب اگر ده هزار نفر هم کشته شوند باید آستانه و مسجد فتح شود. بر اساس این دستور، سرلشگر مطبوعی، سرهنگ قادری را با اختیار کامل مامور اجرای این دستور کرد. ساعت ۱۲ ظهر سربازان به سمت حرم حرکت کردند. در مسجد از داخل قفل شده بود با چند پتک در مسجد را شکستند و سربازان وارد شدند.

سربازان مدام تیراندازی می‌کردند. مردم پای منبر وقتی شلیک وحشتناک را شنیدند به طرف حرم مطهر هجوم بردند و سربازان به سمت آنها شلیک کردند. تمام افرادی که در آنجا بودند گلوله خوردند بقیه مردم که دیدند شلیک در دالان است برگشتند و به شبستانها پناه بردند. بالاخره قفل در شکسته شد و در باز شد. هم از طرف بازار هم از آن طرف نظامی‌ها وارد

شدند و به مردم ایست دادند و آنها را به طرف خیابان و جلو کلاتتری که به اصطلاح مرکز ستاد بود راندند تا یکی یکی آنها را سوار کامیون‌ها نمایند و به طرف زندان‌های لشکر ببرند.

شلیک در داخل شبستانها و راهرو و هر دو صحن حدود سه ساعت به طول انجامید. سرهنگ قادری واقعا کمال رذالت را در ادمکشی از خود بروز داد. او چندین بار دستور فرمانده لشکر را مبنی بر قطع تیراندازی نادیده گرفت. روی هم رفته قریب دو هزار نفر مقتول و زخمی شدند.

در آن شب هولناک رضاشاه تا آخر شب که ختم واقعه مسجد گزارش شد پای تلگراف نشسته بود و گزارشها را دقیقه به دقیقه دریافت می کرد.

فردای آن شب، اسدی نایب التولیه چند تن از مأمورین آستانه را برای تنظیف مسجد گوهرشاد و محو آثار کشتار به مسجد فرستاد و برای اینکه مردم آن صحنه های دلخراش را نبینند در جلوی هر در سربازی مستقر شده بود و به احدی اجازه جلو آمدن نمی داد. تا چند روز نظافت مسجد ادامه داشت. فرشها آغشته به خون بود. در و دیوار پر از اعضای بدن اشخاص بود. دست و پای جدا شده، گوش، بینی در محوطه مسجد به قدری بود که در چندین گونی جای داده به همان قبرستان بردند.

فردای روز قتل عام مردم در خانه خدا، جلسه هیأت وزیران تشکیل شد. رأس ساعت شش هیأت وزیران به شرح زیر در سعدآباد حضور یافته به اتاق مخصوص رفتند: ذکاءالملک فروغی نخست وزیر، محمودجم وزیر داخله، علی اکبر داور وزیر مالیه، علی منصور وزیر راه، سید باقر کاظمی وزیر امور خارجه، محسن صدر وزیر عدلیه، نظام الدین حکمت وزیر پست و تلگراف، علی اصغر حکمت کفیل وزارت رنگ، امیرلشکر محمدنخجوان کفیل وزارت جنگ، مظفر اعلم رئیس اداره کل تجارت، مصطفی قلی بیات رئیس کل کشاورزی و مهندس امین رئیس کل صنایع.

وقتی تمام وزیران در جای خود قرار گرفتند، شاه وارد شد و نگاهی به وزیران انداخته، پس از اجازه جلوس اهسته گفت: موضوع مشهد دیشب پایان پذیرفت و عده ای قریب ده هزار نفر در مسجد و صحن گرد آمده بودند و برای ما تعیین تکلیف می کردند، دستور دادم با قوه قهریه به تحصن آنها خاتمه دهند و اگر چنانچه مردم مشهد به کمک متحصنین وارد کار می شدند دستور داده بودم شهر را خراب کنند، برای حفظ یک مملکت خراب کردن یک شهر اشکالی ندارد.

ساعت ۲ بامداد روز یکشنبه کار تمام شد ولی حمل جنازه ها و انتقال مجروحین به بیمارستان چند ساعتی به طول انجامید بطوری که تا مدتی بعد از طلوع آفتاب کامیونها مشغول حمل مقتولین و مجروحین بودند.

رضاشاه پس از این واقعه بسیاری از رؤسای ادارات خراسان را برکنار کرد ولی سرتیپ مطبوعی تا سال ۱۳۱۸ پس از ارتقاء به درجه سرلشکری، فرماندهی لشکر سوم تبریز به وی واگذار شد و تا شهریور ۱۳۲۰ در این مقام باقی ماند.

باقر عاقلی؛ رضا شاه و قشون متحد الشکل؛ ص ۳۶۰-۳۶۳.

## فرار به همراه بوقلمون‌ها

در نخستین روزهای شهریور ۱۳۲۰ حمله قوای شوروی به آذربایجان آغاز شد و شهر تبریز سه بار در روز سوم شهریور بمباران شد. در ساعت ۱۱ صبح بمب افکنهای شوروی برای بار سوم در فضای شهر تبریز به پرواز درآمدند. تعداد هواپیماها متجاوز از بیست طیاره جنگی بود و پادگان شهر تبریز هدف گیری شده بود. در اثر ریزش بمبهای زیاد تعداد ۱۵ نفر به قتل رسیدند و عده زیادی از زن و مرد و کودک زخمی شدند و تمام مجروحین را برای مداوا به بیمارستان انتقال دادند و نیمی از آنان در روی تختهای بیمارستان جان سپردند. در حوالی ظهر پادگان تبریز شروع به تخلیه سربازخانه ها کرد. کلیه هنگها در یک ستون ۸ نفری با تجهیزات به راه پیمایی پرداختند. در همان هنگام ایرج مطبوعی فرمانده لشکر با استفاده از کامیونهای انگشت شمار لشکر مشغول بارگیری اثاثیه اش برای انتقال به تهران بود و این عمل همزمان با حرکت سربازان انجام گرفت. در همان موقع استاندار هم خانواده خود را به تهران فرستاد.

در هر حال روز سوم شهریور، تبریز چندین بار بمباران شده و تلفات نسبتا سنگین بود و یکبار شهر از طرف مردم تخلیه شد و همه به اطراف فرار کردند. سرلشکر مطبوعی روز سوم شهریور در تبریز بود ولی از روز چهارم اثری از او در محل مأموریت دیده نشد.

## باقر عاقلی؛ رضا شاه و قشون متحد الشکل؛ ص ۵۵۸.

مطبوعی به همراه استاندار آذربایجان هر دو در همان روز اول تهاجم فرار را بر قرار ترجیح داده و با کامیونهای ارتش اسباب و اثاثیه‌شان، از جمله بوقلمون‌های مطبوعی را به جای امنی رساندند.

محمدقلی مجد؛ رضاشاه و بریتانیا (بر اساس اسناد وزارت خارجه آمریکا)؛ ترجمه مصطفی امیری؛ ص ۴۷۴.

## قاتل فراری

سرهنگ دوم حبیب الله قادری فرمانده هنگ پیاده لشکر خراسان قیام گوهرشاد را سرکوب نموده و عده زیادی را به قتل رسانید. در فروردین ماه ۱۳۱۵ به درجه سرهنگ تمامی رسید و پس از آنکه سرتیپ ایرج مطبوعی به فرماندهی لشکر آذربایجان منصوب گردید او را نیز همراه خود به تبریز برد و فرماندهی تیپ پیاده لشکر تبریز را به او سپرد. پس از چندی فرمانده تیپ پیاده اردبیل گردید و در ۱۳۱۸ که چند تیپ از جمله تیپ اردبیل به لشکر تبدیل شد قادری به کفالت فرماندهی لشکر اردبیل رسید و در فروردین ماه ۱۳۱۹ درجه سرتیپی گرفت.

در شهریور بیست در همان نخستین روز حمله نیروهای شوروی به آذربایجان ، سرتیپ قادری فرمانده لشکر براساس دستورالعمل ستاد ارتش افراد تحت فرماندهی خود را از اردبیل به حرکت درآورد و پس از یک راهپیمایی طولانی و طاقت فرسا حوالی غروب سوم شهریور وارد صائین قلعه در ۵۴ کیلومتری اردبیل شدند و فرمانده لشکر هم سراب را مرکز فرماندهی خود و ستادش قرار داد.

سربازان لشکر ۱۵ اردبیل در اثر راهپیمایی طولانی و خستگی مفرط چند ساعتی در صحرا استراحت می کنند ولی نخوردن غذا تدریجا آنها را از پای در می آورد. تلاش قادری برای تهیه غذا به جایی نمی رسد و ناچار سربازان به مزارع گندم و جو اطراف عزیمت نموده هرکس مقداری گندم بدست آورده و بدین طریق سد جوع<sup>۱</sup> می نماید.

از ساعت ۵ بعدازظهر روز چهارم شهریور اثری از فرمانده لشکر دیده نمی شود و او لشکر خود را در بیابان رها کرده و ارتباط او با لشکر قطع می گردد و حتی شنیده شده مقادیری اسلحه و فشنگ که برای لشکر ارسال شده بود تماما در رودخانه ریخته شده و از جعبه های آن برای حمل اثاثیه قادری استفاده شده است.

باقر عاقلی؛ رضا شاه و قشون متحد الشکل؛ ص ۳۶۱، ۵۶۱-۵۶۲.

---

<sup>۱</sup> گرسنگی زدایی



## فرعون خراسان



شکل ۵ سرتیپ جان محمدخان

### فرعون خراسان

در اواخر سال ۱۳۰۳ رضا خان، سرتیپ جان محمد خان امیرعلائی را به فرماندهی لشکر خراسان منصوب می کند. او بسیار قسی القلب و خونریز بود و علاوه بر آن به جمع مال و منال و غارت اموال مردم و رعیت، حرص و ولعی غیر قابل وصف داشت. این ویژگی های او موجب شد پس از مدت کوتاهی لقب «فرعون خراسان» بگیرد. به دلیل شهرت او در قساوت قلب و شدت عمل، در آن ایام شایع شده بود که «خنجر شمربن ذی الجوشن» در منزل اوست.

باقر عاقلی؛ رضا شاه و قشون متحد الشکل؛ ص ۲۳۵-۲۳۶.

### غارت و قتل عام در بجنورد

در سال ۱۳۰۴ فردی به نام عزیزالله خان سردار معزز حاکم بجنورد بود و آن منطقه وسیع را که سرحدی بزرگ بین ایران و روسیه است، حفاظت و حراست می کرد. او مردی لایق و شجاع و دست و دلباز بود و همیشه سفره گسترده ای داشت و مردم از خوان او بهره مند می شدند. سردار حقوق و رسومات دولتی را نیز بخوبی می پرداخت. سردار معزز در طغیان

خداوردی با تفنگچیان خود به شیروان رفت و با کمک ایل تیموری و بربری و ژاندارم این یاغی معروف را شکست داد. او به معنای واقعی مردی وطن پرست و ایران دوست بود و هرگز رنگ خارجی نگرفت.

سردار معزز دارای اموال و دارایی فراوانی بود و جان محمد خان تصمیم گرفته بود او را به قتل برساند و بتواند به غارت جواهرات و دارایی های او پردازد. بنابراین ابتدا با پرونده سازی علیه او، اختیار حیات یا ممات سردار را از رضا خان گرفت سپس او و خانواده اش را از بجنورد به مشهد منتقل کرده و در اتاقی تنگ و تاریک و کثیف زندانی کرد. در ادامه با تشکیل یک دادگاه نظامی صوری سردار معزز به همراه دو برادر جوان و بی گناه، داماد و سه نفر دیگر که در مجموع هفت نفر می شدند به دار آویخته شدند.

بعد از اعدام سردار معزز، سرتیپ جان محمد خان مامورینی به بجنورد فرستاد تا آنچه از نقدینه و جواهر و فرش و گوسفند دارد تصرف نمایند. سردار پنج بسته جواهر مرغوب و ممتاز داشت که قسمت اعظم آن به جان محمد خان داده شد. تعداد زیادی قالی و قالیچه به مشهد حمل گردید. تعداد اسبها و گاو و گوسفندی که از بجنورد و قراء مجاور مانند اسفراین و نردین ضبط و به مشهد برده شد فوق العاده زیاد بود و تمام آنها فروخته شد و پول آن به جیب امیرلشکر شرق (جان محمد خان) وارد شد.

خبر مرگ سردار و نزدیکانش در بجنورد هنگامه ها برپا کرد. اهالی بجنورد و افراد ایل شادلو قیام کرده نظامیان را در شهر محاصره کردند. از تهران سرهنگ محمود پولادین با فوج<sup>۱</sup> خود به بجنورد عزیمت نمود و عده ای هم از چریک های محلی از قوچان و درگز به یاری ساخلوآی بجنورد شتافتند. سرتیپ جان محمد خان هم برای سرکوبی مردم بجنورد و ایل شادلو به بدرانلو رفته پس از بازدید فوج پولادین وارد بجنورد شد.

جان محمد خان از شهر با عده ای قوای نظامی حرکت می کند. رعایای دهات و قراء بین راه که خبر عزیمت رییس و بزرگی را می شنوند، از قدیم عادت داشتند که بیرون قصبه گرد آمده قربانی کنند و صف می کشند و مسافر را به فرود آمدن و استراحت دعوت می نمایند و عرض بندگی و خلوص و اطاعت می کنند. این عمل در قریه موسوم به (قصر قجر) واقع شد.

مردان ده با سلام و قربانی به استقبال لشکر شرق شتافتند، همین که فرمانده به محاذات اهالی می رسد یکی از صاحب منصبان همراه او به جان محمد خان نزدیک شده و از روی واقع یا بدجنسی یا اشتباه هرچه بود به او می گوید که مردان این قریه از جمله کسانی بودند که بجنورد را محاصره کرده بودند!

جان محمد خان بعد از اینکه این سخن را می شنود، امر می دهد که پیران را جوانان جدا سازند. بفور سربازان او پیران را به سویی و جوانان را به طرفی در جلوی دیوار قلعه می رانند. در این حین یکی از جوانان جست زده خود را به طرف صف پیران می اندازد. جان محمد خان طیانچه را از کمر کشیده، چند گلوله به طرف آن جوان خالی می کند و او را از پای می

<sup>۱</sup> قسمتی از ارتش، هنگ

<sup>۲</sup> پادگان، گروهی سرباز که در یک مکان ساکن شوند و به محافظت آن پردازند.

اندازد و می کشد. بعد از آن به افسری که همراه او بوده و صفر علی خان سرهنگ نام داشته، امر می دهد که با عده خود تمام جوانان را تیرباران کنند. بیست و هشت نفر در آن واحد هدف شلیک تفنگ قزاقان قرار گرفته و می افتند! این واقعه بسیار عادی تلقی شد! کفن و دفن هم ضرورتی نداشت. پدران پیر، پسران جوان خود را بالطبع کفن کرده به خاک خواهند سپرد. سرتیپ فاتح از آن محل رد شد و بسرعت عبور کرده به قریه دیگر رسید.

هنوز خبر این کشتار و قتل عام به قراء و قصابات دیگر نرسیده بود که خنجر شمر به محاذات قصبه بزرگ دیگر رسید. در آنجا باز رعایا جلو آمدند و باز سرتیپ امر کرد پیران را از جوانان جدا کردند. هفتاد جوان از پیران جدا شدند، فرمان تیرباران صادر شد.

اینجا پدر آمرزیده ای که عقلش به مسائل دنیایی بیشتر می رسیده است به سرتیپ می گوید: قربان خوب است اجازه بدهید، این هفتاد نفر را ببریم بجنورد و آنجا اعدام کنیم زیرا بیشتر تأثیر می بخشد و شهرتش هم زیادتر خواهد بود. این پیشنهاد پذیرفته شد. هرچه بود این جماعتی برزگر و بیچاره را به مرکز ولایت بردند و در میان نود نفر دیگر از مردم بجنورد، شهید تیغ جان محمد خان شدند. اما سرتیپ مع ذلک دست خالی از آنجا عبور نکرد! چه امر کرد چند جوان را با رشمه و افسار اسب در همان نقطه از درختها آویختند.

باقر عاقلی؛ رضا شاه و قشون متحد الشکل؛ ص ۲۳۵-۲۴۰.

## خشونت و کشتار در ترکمن

سرتیپ جان محمد خان پس از قتل و غارت فراوان درصدد برآمد ترکمن صحرا را نیز تصرف و غنایمی مشابه بجنورد به چنگ بیاورد و چون قوای نظامی مشهد کافی برای برخورد با تراکمه نبود از تهران کمک خواست و در نتیجه هنگ پیاده پهلوی به فرماندهی سرهنگ محمود پولادین و هنگ سوار سنگین اسلحه به فرماندهی سرهنگ سیف الله جهانبانی و یک دسته توپخانه به بجنورد اعزام گردید و همچنین فوجهای پیاده نادری و رضا پور و هنگ سوار حمله و یک دسته توپخانه صحرايي به گرگان فرستاده شد. برای سرکوبی و خلع سلاح تراکمه (ترکمن ها) می بایستی سرتیپ زاهدی فرمانده تیپ مستقل شمال و سرتیپ جان محمد خان مشترکا اقدام نمایند.

تراکمه شامل ایلات کولکلان و یموت بودند. یموتها به دو طایفه آتابای و جعفربای تقسیم می شدند.

لشکر خراسان هجوم و حمله خود را به ایلات کولکلان شروع کرد. خشونت و کشتار بی رحمانه سرتیپ جان محمد خان چنان ترس و وحشتی در دل ترکمن ها ایجاد کرد که صفحات شرق را تا مراوتپه تخلیه کردند و به طرف صحرای ترکمن و سواحل اترک پراکنده شدند.

باقر عاقلی؛ رضا شاه و قشون متحد الشکل؛ ص ۲۴۰.

## تشنه خون بشر!

ملک الشعراي بهار در جلد دوم تاريخ مختصر احزاب سياسي تحت عنوان وحشی گری عجیب درباره سرتیپ جان محمد خان چنین نوشته است: از این جاست آنجائی که خواننده شاید باور نکند و مردی غریبه شاید اغراق فرض کند، که چگونه یک نفر سرتیپ نه بلکه یک انسان عادی تا این حد بی بندوبار بوده نسبت به حیات نوع خود تا این اندازه بی علاقه و یا تا این درجه به خون بشر تشنه باشد!

محمد تقی بهار؛ تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران (جلد دوم)؛ ص ۲۳۸.

## چپاول مردم بیچاره خراسان

سرتیپ جان محمد خان پس از آرامش نسبی در منطقه فرماندهی خود همچنان به چپاول اموال مردم مشغول شد. از حیث و میل کردن درآمدهای آستان قدس رضوی گرفته تا حقوق نظامیان خطه خراسان همه را به حساب خود واریز کرد. پسر علاءالدوله در آن ایام فارغ از تمام وظایف و مسئولیتهای خود فقط به فکر غارت و چپاول مردم بیچاره خراسان بود و زیردستان وی هم با تاسی به او مشغول بودند.

باقر عاقلی؛ رضا شاه و قشون متحد الشکل؛ ص ۲۴۱.

## به کسی رحم نمی کرد

اسماعیل رزم آسا، روزنامه نگار و پژوهشگر تاریخ مطبوعات ایران در مقاله ای با عنوان «سرنوشت سرتیپ جان محمد خان امیرعلائی و دو فرزندش» می نویسد:

مرحوم بهار در جلد دوم تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، به طور مفصل به واقعه ی قتل سردار بجنوردی به دست سرتیپ جان محمد خان اشاره کرده است. آنچه ما در اینجا می آوریم به نقل از روزنامه آشفته<sup>۱</sup> است که مجله خواندنی در شماره ۵۲ به تاریخ ۲۷ مرداد ماه ۱۳۲۴ خورشیدی که جان محمدخان در تهران می زیسته با عنوان «جان محمد خان متغیرانه پاگون<sup>۲</sup> های خود را با دست خود در حضور شاه پاره کرد» منتشر نموده است:

«جان محمد خان فرمانده لشکر شرق بود. فجایع و مظلومی که در دوره فرمانروایی جان محمد خان در خراسان شد، بی سابقه بود. بیشتر صاحب منصبها و درجه دارهای لشکر شرق که در آن دوره با جان محمد خان کار می کردند همه چیزدار و میلیونر شده اند. معین نایب ها و وکیل باشی های جان محمد خان مثل یک وزیر زندگی و مانند یک امیرلشکر حکومت می کردند.

یک روز صبح وقتی مردم از خواب بیدار می شوند شایع بود که جان محمدخان از طرف خراسانی ها هدیه نفیسی می خواهد به رضاشاه بفرستد.

بیش از یک هفته در تمام شهر مشهد گفت وگویی هدیه شاه بود. به موجب دستور جان محمد خان تمام مشهدی ها از رجال آستانه و ملاکین و تجار و کسبه حتی بقال و چقال، دوره گرد و حمامی ملزم بودند به نسبت موقعیت و سرمایه خود مبلغی برای هدیه شاه به مامورین جان محمد خان بدهند.

یک نفر سمسار در بازار سرشور مشهد که تمام سرمایه اش بیست تومان نبود، چون بیست و پنج تومان برایش نوشته بودند که بدهد و قادر نبود پردازد، بعد از آنکه کتک مفصلی خورد، چند روز هم توقیف گردید. با توجه به این که حتی یک سمسار بی سرمایه از پرداخت باج معاف نبود، با یک حساب سرانگشتی می توانید بدانید که مامورین جان محمدخان چه پولی - به نام هدیه برای شاه - از مردم مشهد گرفتند.

اسماعیل رزم آسا؛ سرنوشت سرتیپ جان محمد خان امیرعلائی و دو فرزندش؛ ص ۱۹.

## اعضای خانواده شاهد تیرباران بودند

در بخش دیگری از روزنامه آشفته آمده است:

در سال ۱۳۳۱ خورشیدی جان محمد خان در خیابان لاله زار مقابل مغازه پیرایش زندگی می کرد. مرحوم دکتر سیدحسین غفوری با وی معاشر بوده است. این دو، یک روز به اتفاق به سرپل تجریش می روند و در آن جا با خانم مهین شادلو (دختر مرحوم سردار معزز بجنوردی) که با مرحوم دکتر غفوری آشنایی داشته مواجه می شوند. خانم شادلو وقتی متوجه می گردد

<sup>۱</sup> یک نشریه فکاهی بود که عماد عصار که ابتدا آن را در مشهد و سپس در تهران به صورت هفتگی منتشر میکرد و از مطبوعات مورد علاقه مردم بود

<sup>۲</sup> سرودشی

کسی که همراه دکتر غفوری است جان محمد خان یعنی همان کسی است که به دستور او پدر و دو عموی مشار الیه را تیرباران کرده اند، منقلب می شود و از هوش می رود. جان محمدخان فوراً خود را از صحنه دور می کند و مرحوم دکتر غفوری به اتفاق اشخاصی که در آنجا بوده اند، با تهیه ی آب، خانم شادلو را به هوش می آورند. مشارالیه بعد از این که به هوش می آید، می گوید: «دو ساله بودم جان محمد خان پدر و دو عمویم را در مشهد تیرباران کرد. بعدها برایم تعریف کردند، وی برای اینکه زهرچشمی هم بگیرد در روز تیرباران تمام اعضای خانواده حتی ما بچه ها را به پشت بام نزدیک میدان برده تا شاهد آن صحنه دل خراش باشیم.

اسماعیل رزم آسا؛ سرنوشت سرتیپ جان محمد خان امیرعلائی و دو فرزندش؛ ص ۲۰.

## قصاب بلوچستان





شکل ۶ قصاب بلوچستان سرتیپ عباس البرز

### کشتار با سرنیزه

در سال ۱۳۱۲ سرتیپ عباس البرز به عنوان فرمانده تیپ مکران ( بلوچستان ) منصوب شد. البرز قبلا در لرستان چهل نفر از تامین یافته های لر را اعدام نموده بود و چهره ای خشن از خود نزد ساکنان لرستان ترسیم نموده بود. البرز در بلوچستان نیز با خشونت بسیار رفتار نمود و در پادگان خاش که فرماندهی ارتش در آنجا قرار داشت به عنوان البرز قصاب معروف شده بود

در دی ماه ۱۳۱۲ سرتیپ البرز عملیاتی در شرقی ترین نقطه ایران، یعنی ناحیه مرزی کوهک (کووک ) انجام داد . این عملیات آنگونه که از منابع بر می آید تقریبا همزمان است با دستور رضاشاه برای گسترش برنامه سجل احوال در بلوچستان. در جریان حرکت نیروهای ارتش به سمت کوهک ، سران این ناحیه در قلعه مستحکم آن پناه گرفتند اما سرتیپ البرز به آنها اطمینان داد که در صورت تسلیم شدن کاری با آنها ندارد و ماموریت او صرفا برای بررسی وضعیت منطقه است.

البرز برای جلب اعتماد مهرباب خان و قادر بخش سران کوهک، سوگند نامه ای بر قرآن نوشته و به داخل قلعه فرستاد و چون نگرانی متحصنین برطرف شد، آنها از قلعه خارج شده و به ملاقات البرز آمدند و اسلحه های خود را تحویل دادند، البرز برخلاف سوگند خود؛ این افراد را دستگیر و از آنجایی که در سوگند نامه قسم یاد کرده بود که حتی یک تیر به سوی آنها

شلیک نخواهد کرد، به نیروهای تحت امر خود دستور می دهد که با سر نیزه، افراد تامين یافته را به قتل برسانند، تعداد کشته شدگان این واقعه ۷۴ نفر بوده است.

به دنبال این اقدام، شمار زیادی از ساکنان کوهک؛ این ناحیه را تخلیه کرده و به خارج از ایران مهاجرت نمودند همچنین این اقدام، وحشت و نفرتی در دل بلوچ ها ایجاد کرد که هنوز بدان مثال می زنند. تاثیر عمیق این رویداد را زمانی می توان بر مردم بلوچ دریافت که متوجه اهمیت سوگند و حفظ آن در جامعه بلوچ بود. این شیوه برخورد؛ موجب نگرانی عمومی در بلوچستان شد و در گسترش بد بینی از نیروهای دولتی اثرات سوئی داشت و زمینه انتشار شایعات مختلف را در بلوچستان فراهم کرد و از نظر ذهنی موجب سو استفاده دیگر نظامیان شد.

حسن رازنهان و دیگران؛ ریشه یابی مخالفت مردم بلوچستان با اجرای قانون سجل احوال در دوره پهلوی اول؛ ص ۲۳۱-

۲۳۲

## هرزگی، فساد، خشونت

حسن ارفع<sup>۱</sup> رئیس ستاد ارتش ایران، البرز را اینگونه توصیف می کند:

درباره عمق فجایع و جنایات البرز علیه عشایر بلوچ روایات متعددی نقل شده است. برخی تعداد کشته شدگان را بیش از صد نفر هم ذکر کرده اند. باین حال مشخص است که البرز در بلوچستان با خشونت بسیار رفتار کرد. این مرد هرگونه فساد و هرزگی ممکن را انجام داد، بدون اینکه هیچ گونه صفت رهایی بخش در او وجود داشته باشد. نداشتن اراده صحیح در مورد فرماندهی، اختلاس مقدار زیادی پول و رفتار ظالمانه و بسیار خشونت آمیز با بلوچ ها، از تقصیرات او بود.

حسن ارفع؛ در خدمت پنج سلطان؛ ترجمه احمد نواب صفوی؛ ص ۲۸۹ - ۲۹۰.

---

<sup>۱</sup> حسن ارفع (۱۲۷۳-۱۳۶۵ خورشیدی) رئیس ستاد ارتش ایران در سال های ۱۹۴۴ تا ۱۹۴۶ میلادی و از همکاران کودتای ۲۸ مرداد بود. ارفع در سال ۱۳۰۴، وابسته نظامی ایران در لندن بود. حسین فردوست او را عامل انگلیسی ها می داند، حتی خود ارفع نیز از اینکه همه بدانند او طرف انگلیسی ها است، خوشحال بود و بدین منظور از مدیر «نشریه سپید و سیاه» «علی بهزادی» می خواهد که در مجله اش بنویسد که او انگلیسی است و قصد دارد با کمک آنها نخست وزیر بشود. وی در ۱۳۲۳ درجه سرلشکری گرفت و به ریاست ستاد ارتش انتخاب شد و نزدیک یک سال و چند ماه در این سمت قرار داشت. ارفع در پایان سال ۱۳۲۹ در کابینه حسین علاء وزیر راه شد اما عمر وزارتش بیش از یک سال و نیم نبود، او همزمان با انقلاب اسلامی ایران، خاک ایران را ترک کرد و سرانجام در سال ۱۹۸۳ میلادی در مونت کارلو درگذشت.

## شریه است یا امنیه؟!

بخش زیادی از عریضه های مردم بلوچستان که به مجلس شورای ملی نوشته شده است؛ شکایت از خودسری های نظامیان است. کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، سند شماره ۰۰۰۰۴-۲۲۴۶۱-۲۲ به بیگاری گرفتن مردم، مصادره دام هایشان و سایر وسایل زندگی حتی مشک آب از جمله اقدامات برخی از نظامیان در بلوچستان بود.

در یکی از نامه هایی که مردم ناحیه سرباز به رضاشاه و مجلس شورا نوشته اند؛ ضمن تظلم خواهی از آنها ، پیشنهاد داده اند که به دلیل ظلم و ستم نیروهای امنیه بر مردم منطقه بهتر است که نه امنیه بلکه «شریه» نامیده شوند. کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، سند شماره ۴ و ۰۰۰۰۳-۲۴۷۷۲-۰۲

حسن رازنهران و دیگران؛ ریشه یابی مخالفت مردم بلوچستان با اجرای قانون سبج احوال در دوره پهلوی اول؛ ص ۲۳۳.

## هجوم افکار عمومی به البرز جنایتکار

در مجموع اقدامات البرز توانست موجبات آرامش و رضایت رضاشاه را فراهم کند. او بارها مشمول لطف رضاشاه قرار گرفت و برخلاف بسیاری از رجال سیاسی و نظامی که به اتهامات گوناگون از بدنه قدرت حذف شدند، او به یکی از افراد معتمد رضاشاه تبدیل شد. البرز تا زمانی که رضاشاه در ایران بود و سرلشکر ضرغامی در رأس ستاد ارتش قرار داشت، با آسودگی تمام زندگی کرد و کسی قدرت اعتراض به البرز را نداشت، ولی پس از رفتن رضاشاه سروصدای بلوچها بلند شد و مطبوعات ماجرای قتل عام آنها را نوشتند و دولت و مسئولان ارتش در مقابل افکار عمومی تاب مقاومت نیاوردند و البرز را به پای میز محاکمه کشاندند. محکمه بدوی او را به اعدام محکوم کرد. در محکمه تجدیدنظر به او دو درجه تخفیف دادند و به پانزده سال زندان محکوم شد. البرز چند سالی در زندان بود تا اینکه عفو خورد و آزاد شد، ولی پس از مدت کوتاهی مرد.

باقر عاقلی؛ شرح رجال سیاسی و نظامی ایران؛ (جلد یک)؛ ص ۱۷۳.

جنایتی که تا ابد آن را فراموش نمی کنیم

## جنایتی که تا ابد آن را فراموش نمی کنیم

«ویلیام داگلاس» قاضی مشهور دیوان عالی آمریکا، که در سال‌های ۱۳۲۸ و ۱۳۲۹ از ایران و مناطق عشایری جنوب بازدید کرده است؛ در خاطرات خویش از ایل قشقایی، به نقل از یکی از کلانتران ایل می‌نویسد: «ما می‌توانیم نظامیان خود را در مقابل تمام این بدبختی‌ها و ظلم و ستم‌ها که به ما وارد کرده‌اند ببخشیم و گذشته‌ها را هم فراموش کنیم اما فقط یک گناه نابخشودنی هست که ما نمی‌توانیم تا ابد آن را فراموش کنیم و از آن بگذریم.»

من از او خواهش کردم که این ماجرا را هم برای من تعریف کند و او هم داستان را به شرح زیر بیان کرد: «در دوران سلطنت رضاشاه سروانی [عباس خان نیکبخت] بود که در این منطقه خدمت می‌کرد او تعدادی توله سگ اصیل داشت که بر حسب تصادف مادر آنها مرده بود. سروان هر روز صبح سربازانی را به ده می‌فرستاد تا به زور مقدار دو لیتر شیر مادر برای توله سگ‌های او جمع کند.

گفتنی است که جناب سروان شیرگاو یا بز را برای تغذیه توله سگ‌های خود قبول نمی‌کرد و دستور داده بود که سربازان فقط شیر مادر جمع‌آوری کنند. سربازان هم در اجرای دستور سروان نظارت کامل می‌کردند که فریب زن‌های قشقایی را نخورند، به این ترتیب بود که سگ‌های سروان ماه‌های متوالی شیرمادران بچه‌های ما را می‌خوردند... و این همان چیزی است که ما هیچوقت آنرا فراموش نمی‌کنیم و هرگز آنرا نمی‌بخشیم.»

ویلیام اورویل داگلاس؛ سرزمین شگفت‌انگیز و مردمی مهربان و دوست داشتنی؛ ترجمه فریدون سنجری؛ ص ۲۲۴

## به ناموس مردم سوء نظر داشت

در کتاب «قیام عشایر جنوب» در باره رفتار یک نظامی به نام «یاور اکرم» که اسبش معتاد به خوردن «جوجه کباب» بود، در ایل بویر احمد، آمده است: «وی به منظور ایجاد وحشت بین مردم به هر خانه ای که می‌رفت دستور می‌داد که دو دانه مرغ کباب کنند، یکی را به اسبش<sup>۱</sup> می‌داد و یکی را هم خودش می‌خورد. شب‌های زمستان اسبش را به داخل سیاه چادر که یگانه مسکن و محل زندگی خانوار عشایری بود، جا می‌داد، او از پارس سگ‌ها که بدون اجازه و اراده صاحبخانه واق می‌کردند عصبانی می‌شد و صاحبخانه را به سختی مجازات می‌کرد. از همه بدتر به ناموس مردم سوء نظر داشت. به همین جهت میرغلام تصمیم گرفت که او را بکشد و زمانی که نظر سوئی نسبت به یکی از زنان ایل داشت با

<sup>۱</sup> اگرچه اسب گیاهخوار است اما بعضاً گوشت مرغ نیز می‌خورد.

پیش بینی قبلی، اهالی او را به محلی که قبلاً میرغلام کمین کرده بود هدایت کردند و میرغلام او را هدف قرار داد و کشت.»

کشواد سیاهپور؛ قیام عشایر جنوب؛ ص ۸۹.

### اجساد برای چند روز همچنان آویخته بر دار باقی ماند

فرماندهان رضا شاه در لرستان، سپهبد امیر احمدی و سرلشکر خزاعی و سر تیپ شاهبختی، در سرکوب عشایر لرستان هر کدام از حربه های متفاوتی استفاده کردند. یکی از این حربه ها، سوءاستفاده از اعتقادات مذهبی مردم لرستان بود. از جمله سر لشکر خزاعی « با مهر امضای پشت قرآن قسم یاد نمود که هرگز قصد دستگیری و آسیب رساندن به روسای عشایر لرستان را نداشته است، سرانجام با استفاده از ترندهایی چون غافلگیری، تامین نامه، امضاکردن قرآن و استفاده از اعتبار سران نیروی سوم و ستون پنجم موفق گردید کلیه سران اصلی لرستان را به دام انداخته و طی یک محاکمه صوری در دادگاه نظامی کلیه اشخاص را با زدن اتهام خیانت به کشور و ارتش به اعدام محکوم کند. حکم اعدام سپیده دم روز ۲۸ شهریور ۱۳۰۶ در شهر بروجرد اجرا و اجساد گروه سیزده نفری به مدت چند شبانه روز برای تماشای اهالی همچنان آویخته بر دار باقی ماند...».

ثریا شهسواری و دیگران؛ بررسی تاثیرسیاست های نوسازی رضا شاه بر ایالت و عشایر لرستان؛ ص ۵۶-۵۷.

## اعدام های دسته جمعی

## اعدام های دسته جمعی در لرستان، بلوچستان، فارس، آذربایجان و خراسان

دکتر عاقلی درباره اهداف و اقدامات رضاخان برای تشکیل این قشون می نویسد:

همه این قوا برای سرکوب مردم ایران فراهم و تجهیز شده بود. رضاخان تمام دوستان و رفقای خود در قزاقخانه را به مقامات شامخ نظامی منصوب کرد و اساس و نیت آنها بر چپاول و غارت بود، همان طوری که خود دیکتاتور نیز چنین رویه ای داشت. یکی از وظایف عمده قشون این بود که می بایستی مرکزیت را در ایران به وجود آورد و ملوک الطوائفی<sup>۱</sup> را تبدیل به حکومت واحد نماید و پس از خلع سلاح عشایر و ایلات آنها را تخته قاپو<sup>۲</sup> کند. بدیهی است انجام چنین کاری به آسانی میسر نبود و ایلات و عشایری که مدت‌ها شیوه خاصی را در زندگی داشتند، تغییر آن برایشان مشکل ساز بود. از این رو قشون جدید می بایستی با شدت عمل به سرکوبی آنها بپردازد. کشتارها تماماً توأم با غارت و غصب اموال مردم بود. در لرستان، بلوچستان، فارس، آذربایجان و خراسان آنچنان شدت عمل به کار برده شد که گاهی به اعدام های دسته جمعی منجر گردید. کشتار عده زیادی از مردم قوچان، بجنورد و گنبد توسط جان محمد خان و نظیر آن در بلوچستان به وسیله سرتیپ البرز و نظایر آن در سلماس و خرم آباد و فارس رعشه بر اندام هر شنونده و خواننده ای می اندازد. مرزداران محترمی که قرن‌ها حافظ حدود و ثغور ایران بودند، با حیله و نیرنگ دستگیر و به هلاکت رسیدند و ذخایر پربهای آن‌ها به خزانه نظامیان سرازیر شد.

باقر عاقلی؛ رضا شاه و قشون متحد الشکل؛ ص ۱۲.

## اگر احمد آقاخان<sup>۳</sup> چهار تا را به دار می زند من چهارده تا را به دار می زنم!

امیراحمدی (احمد آقا خان) در کتاب خاطرات خویش درباره فرماندهی خزاعی در لرستان، خاطره ای نقل می کند: سرلشکر حسین خزاعی که مردی سطحی و ساده لوح بود به جای من فرمانده لشکر غرب شد. این مرد تظاهر به دیانت می کرد و در میان دسته های سینه زن می افتاد، سینه می زد و گِل به سر و صورت خود می مالید، معلومات نظامی چندانی

<sup>۱</sup> فرمانروایی مالکین بزرگ و سران هر منطقه بر رعایا و مردم آن منطقه

<sup>۲</sup> سیاست اسکان اجباری عشایر که توسط ارتش رضاخان و به زور اسلحه و سرکوب عشایر انجام شد. مقررات این طرح در سال ۱۳۱۲ ابلاغ شد.

<sup>۳</sup> احمد آقاخان (امیر احمدی) فرزند سرتیپ تقی آقا بود. وی در سال ۱۲۶۲ش در اصفهان به دنیا آمد. امیر احمدی در طول حیات خود، هشت بار وزیر جنگ، دو مرتبه وزیر کشور، پنج بار فرماندار نظامی تهران و دو بار فرمانده کل ژاندارمری و فرمانده لشکر لرستان و آذربایجان در حکومت پهلوی بود. امیر احمدی در کنار رضاخان میرپنج، سید ضیاءالدین طباطبایی، ماژور مسعود خان کیهان، کلنل کاظم‌خان سیاح یکی از اعضای اصلی کودتای انگلیسی سوم اسفند ۱۲۹۹ بود. او بسیار بی‌رحم بود. سنگدلی‌های وی در لرستان، کار را به جایی رسانید که او را «احمد آقایی قصاب» لقب دادند؛ زیرا دستور وی کافی بود تا صدها نفر را جلوی مسلسل بگذارند و یا هزارها نفر را خفه کنند. وی در سال ۱۳۴۴ بر اثر ابتلا به سرطان درگذشت. او یکی از متمولان درجه اول ایران بود و مستغلات زیادی در تهران داشت.



نداشت و فرماندهی او در لرستان موجب شد که آن امنیت به هم بخورد. یک بار به تهران آمد و سردار سپه با تشریح به او گفته بود که مرد بی کفایتی هستی و احمد آقاخان قبل از تو آنجا فرمانده بود، جدیتهای فراوان کرد تا لرستان مغشوش را امن ساخت. سرلشکر خزاعی تصور کرده بود که با کشتن چند نفر می تواند زهرچشمی از مردم بگیرد و به سردار سپه هم بفهماند که او هم زبانی و بیانی دارد. دو نفر از بقایای اشرار را که پس از آمدن به تهران از کسی بیمی نداشتند و آزادانه رفت و آمد می کردند خواسته بود با دوازده نفر دیگر از اهالی خرم آباد که نه تنها سابقه شرارت نداشتند بلکه بعضی از آنها خدمتگزاران دولت بودند، از قبیل شیر محمد سگوند، معین السلطنه حاکم قبلی خرم آباد و... . گفته بود که من امیرلشکر شما هستم، چون مردم آزار نیستم به من اعتنا نمی کنید و آن امیرلشکر قبلی را آن طور احترام می کردید. من می خواهم به تهران بروم. عجالتا تا بروجرده مرا بدرقه کنید. جماعتی به عنوان بدرقه با او به بروجرده می آیند. در بروجرده دستور می دهد ناهار مفصلی تهیه می بینند و با هم می خورند. پس از صرف ناهار به بهانه ای از اتاق خارج می شود و دستور می دهد سیزده چوبه دار برپا کنند. پس از اینکه به خزاعی خبر می دهند چوبه دارها حاضر است اول حکم می کند آن دو نفر را (غلامعلی خان خله و یوسف خان طرهانی) که سابقه شرارت داشتند به دار بیاویزند و بعد می گوید سایرین را هم ببرید. یازده نفر دیگر را هم می برند و به دار می آویزند بعد معلوم می شود یک چوبه دار اضافه نصب کرده اند می گوید: این معین السلطنه را هم به دار بیاویزید که دار بی مصرف برپا نشده باشد. این جماعت ابتدا خیال می کردند خزاعی مزاح میکند زیرا گناهی در خود نمی دیدند و بعد که دیدند جدی می گوید، عجز و التماس زیادی کردند اما سرلشکر خزاعی توجه نداشت بلکه می گفت تا سردار سپه بداند که من آن طور که خیال کرده مظلوم نیستم، اگر احمد آقاخان چهار تا را به دار می زند من می توانم در یک روز چهارده تا را به دار بزنم.»

باقر عاقلی؛ رضا شاه و قشون متحد الشکل؛ ص ۲۸۹-۲۹۰.

### به دار آویختن پدران مقابل فرزندان

به هر وسیله ای بود امیر احمدی توانست تا دی ماه سال ۱۳۰۲ قوای بیرانوند را شکست دهد و روسای آنها را به اتهام واهی تهیه سلاح برای برپایی قیام در لرستان دستگیر کند. امیر احمدی با افتخار در این مورد می نویسد: «بالاخره ما فاتح شدیم و صد و پنجاه نفر از بیرانوندها کشته و زخمی شدند و هشتصد نفر زن و بچه نیز زنده دستگیر گردیدند. اسیران به صورت برده زندانی شدند و سران و رؤسای ایلات، یکی پس از دیگری، به جوخه های اعدام سپرده شدند.»

با یک رفتار غیر انسانی، فرزندان روسای ایل را هنگام به دار آویختن پدرانشان، برای تماشا به پای دار بردند تا ناظر مرگ پدران خود باشند. انتخاب دار زدن، به جای تیر باران، برای تحقیر روسای دستگیر شده بود. پس از کشتن روسا، اموال آنان را نیز مصادره و افراد خانواده هایشان اسیر و آواره و تبعید گردیدند.

ثریا شهبواری و دیگران؛ بررسی تاثیرسیاستهای نوسازی رضا شاه بر ایالت و عشایر لرستان؛ ص ۵۶.

قتل، غارت، بمباران

## بمباران عشایر با هواپیما

در کتاب عملیات لرستان که شامل تلگراف اقدامات سرتیپ شاه بختی در لرستان است، در مورد بمباران مردم لر به وسیله هواپیما در تلگراف ۳۱۳ چنین آمده است: "حضرت امارت جلیله ... در تعقیب نمره ۱۷۹۰ محترماً معروض می دارد ليله گذشته از طرف دشمن تعرضاتی به استحکامات نظامیان به عمل نیامده از قرار اطلاعات واصله طیاره ای که صبح به طرف خرم آباد آمده بود به چادرهای دیرک وند ها یک بمب انداخته بود و در پانصد قدمی جلوی خانه آن ها منفجر گردیده فوق العاده اسباب وحشت الوار را فراهم داشته است. مستدعی است قدغن فرمایید موقعی که آئرپلان<sup>۱</sup> طیران می نماید در بالای سر دشمن پرواز خود را یک اندازه ادامه داده و آنها را مرعوب نماید. زیرا طیران آئرپلان هر چه زیادتیر باشد توحش الوار بیشتر خواهد بود، چنانچه چند عدد بمب نیز بتواند در میان چادرهای آن ها بیاندازد بی نهایت مورد استفاده است و فوق العاده دشمن را متوحش و پریشان خواهد نمود."

کاوه بیات؛ عملیات لرستان (اسناد سرتیپ محمد شاه بختی ۱۳۰۳ و ۱۳۰۶ شمسی)؛ ص ۱۸۱-۱۸۲.

## سیاه تر از این وجود ندارد

گاوین همبلی استاد تاریخ دانشگاه دالاس ایالت تگزاس آمریکا در نگارش کتاب تاریخ ایران دانشگاه کمبریج به اتفاق چند نویسنده دیگر مشارکت داشته است. او در خصوص خشونت در حکومت پهلوی چنین می نویسد: «در تاریخ حکومت پهلوی در ایران به سختی می توان صفحه ای سیاه تر از تعقیب و آزار عشایر توسط مزدوران جیره خوار رضا شاه یافت».

تاریخ ایران دوره پهلوی (از رضا شاه تا انقلاب اسلامی) / گاوین همبلی / مترجم: مرتضی ثاقب فر / انتشارات جامی

## امان نامه دادند و کشتند

سلطان علی سلطانی که سالها در زمان رضاشاه نماینده بهبهان در مجلس شورای ملی بود، چند ماه پس از کناره گیری رضاشاه از سلطنت - طی نطقی طولانی گفت: عشایر قشقایی، بختیاری، کهگیلویه و سایر ایلات نه تنها اموالشان غارت شد، بلکه گروه گروه از این عشایر بدون محاکمه اعدام شدند. آنها فقط در یک مورد که نتوانستند در دادگاه های نظامی خود مقصری پیدا کنند با ادعای اینکه آنان خواسته اند بگریزند، چند گروه از عشایر کهگیلویه را اعدام کردند. آنها ۹۷ نفر از تیره بهرامی را ظرف یک روز کشتند که یک پسر بچه ۱۳ ساله هم جزو آنان بود و ۴۰۰ نفر از ایشان را در اهواز زندانی کردند که ۳۰۰ نفر آنان جان خود را از دست دادند. آنان خوانین بویراحمدی را امان نامه دادند و به تهران آوردند و سپس به

<sup>۱</sup> هواپیما

گفتن اینکه شورشی بوده اند همه را کشتند. روش اسکان عشایر آنها روش اعدام و نابودی بود نه طریق تعلیم و تربیت و اصلاح.»

استفان کرونین؛ رضا شاه و شکل گیری ایران نوین؛ ترجمه مرتضی ثاقب‌فر؛ ص ۵۰.

سید حسین فلاح زاده؛ رضا خان و توسعه ایران؛ ص ۱۳۷-۱۳۸.

### گدایی و بدبختی

زمان انتقال و تبعید طوایف لر در فصل سرما به اماکن دور دست، لطمه زیادی به این طوایف زد. عشایر تبعید شده به دلیل ظلم و جور فرماندهان نظامی مسئول اسکورت تبعیدیان از یک سو و، از سوی دیگر، عدم نظر گرفتن طرحی جهت حفاظت از اغنام و احشام طوایف و ایلات تبعید شده، زیان های مالی و اقتصادی فراوانی را متحمل شدند. تصویر دلخراشی که رزم آرا در خاطرات خود از نحوه انتقال اجباری عشایر لر در زمستان ارائه می دهد، بیشتر به تصویر انتقال اسرای جنگی به وسیله نظامیان دشمن همانند است تا ادعای جراید دولتی مبنی بر اینکه ایلات را برای شهر نشین کردن و استقرار در خانه ها و اراضی کشاورزی به محل های جدید انتقال می داده اند.

عشایر تبعید شده به نقاط دور دست نتوانستند به گله داری و حشم داری بپردازند و شیرازه زندگی اقتصادی آنان فروپاشید. حسین مکی از سرنوشت ایلات لر در ورامین با عبارت «گدایی و بدبختی» و به عنوان طعنی بر سیاست ناکام پهلوی در اسکان ایلات و عشایر یاد می کند.

ثریا شهبواری و دیگران؛ بررسی تاثیر سیاست‌های نوسازی رضا شاه بر ایالت و عشایر لرستان؛ ص ۶۰.

## قصاب لرستان



شکل ۷ امیر لشکر احمد امیراحمدی فرمانده لشکر غرب با نشان ذوالفقار



شکل ۸ سرلشکر امیراحمدی

### برانداختن نام لر از صفحه لرستان

امیراحمدی، بین سال های ۱۳۰۳ تا ۱۳۰۶ امیرلشگر غرب کشور بود. امیراحمدی در تاریخ ۲ جوزا ۱۳۰۳ طی تلگرافی به رئیس تیپ پیاده بروجرد در مورد سزکوب مردم لر چنین می گوید: اطمینان داشته باشید که این مرتبه به طوری قوای الوار را در هم خواهیم شکست که بعدها قدرت جزئی حرکت نمایند. او همچنین در تاریخ ۱۲ جوزا ۱۳۰۳ طی سخنرانی خود در بروجرد "برانداختن نام لر را از صفحه لرستان" را وعده می دهد.

کاوه بیات؛ عملیات لرستان (اسناد سرتیپ محمد شاه بختی ۱۳۰۳ و ۱۳۰۶ شمسی)؛ ص ۱۸ و ۱۷۱.

### قسمتی از نرمة گوش به گوشواره آویزان بود

در صفحه ۲۳۸ کتاب آوای مهربانی ( یادواره قمرالملوک وزیری ) نوشته زهره خالقی، از قول قمرالملوک خاطره ای درج شده است. وی می گوید: امیر احمدی ( سپهبد احمد خان) برای اجرای موسیقی من و مرتضی خان نی داود (استاد تار) را به خانه اش دعوت کرد و تمام درباریان و بزرگان وقت را. پس از آن که خواندم و گل به سرم ریختند امیرلشگر مرا خواند،

دستم را بوسید و پیش خود نشانید و روکرد به پیشخدمت ها و گفت بروید خرجینی را که از لرستان آورده ام بیاورید. خرجین را که آوردند دست کرد و یک جفت گوشواره از آن در آورد و اولی را گوش من کرد و دومی را توانست و آن را در دست من گذاشت. موقعی که آمدم نشستم دیدم تکه ای سیاه و نرم به انتهای گوشواره آویزان است و فهمیدم آن را از غارت آورده اند و قسمتی از نرمه گوش به آن آویزان است. فوراً آن یکی را هم درآوردم و همان شبانه آن را بردم پیش حاج ابوالحسن لاله جواهرفروش، چهارراه استانبول، و قیمت آن را بخشیدم . . . مدتی گذشت یک شب منزل تیمورتاش مرا دعوت کردند که تمام رجال ایران بودند هرکسی چشم روشنی آورده بود. پس از این که شام خوردند و من خواندم و خوشی ها گذشت، خواستار شدند که هدیه ها را باز کنند و نشان دهند، و گفتند بزرگترین هدیه ای که امشب آورده اند یک جفت گوشواره زمرد آنتیک است که قیمتش چهل هزار تومان است. من دیدم از نظر خیلی شبیه آن گوشواره است با وجودی که حالت انزجار به من دست داده بود کنجکاو شدم پس از پرس و جو فهمیدم که این هدیه از طرف یکی از بستگان تیمورتاش اهدا شده است. پرسیدم گفت این را از ابوالحسن لاله به مبلغ چهل هزارتومان خریده ام"

زهره خالقی؛ آوای مهربانی (یادواره قمرالملوک وزیری)؛ ص ۲۳۸.

<https://psri.ir/?id=cbtz10n>

## وحشی مثل ارتش رضاخان!

در خاطرات ویلیام داگلاس، قاضی عالی رتبه و رئیس دیوان عالی آمریکا که در سال ۱۹۵۱ در آمریکا به چاپ رسیده، آمده است:

پیرمردی که حدوداً هشتاد ساله بود را در لرستان، در وزش بادها، در کلبه ای که دیوارها و سقف آن را شاخه های بلوط پوشانده بود و تنها از یک سمت باز می شد، ملاقات کردم. من به آن کلبه رفتم تا پرسش هایی بکنم، اگر هم بشود عکس هائی از داخل آن کلبه بگیرم. با ورود من زنی که آنجا نشسته بود و در حال بافتن گلیمی بود برخاست و به سرعت از جانب در پشتی ناپدید گردید. مرد همچنان نشسته بود، با چهره ای درهم به من نگاه کرد و پرسید "آیا واقعا ضرورتی دارد که از این بدبختی ما عکس بگیری!" . در خستگی اش، در چهره نگرانش، نگاه پدرا نه ای بود. در سیمای او وجاهت بود و در صدایش غرور. از ورود بی هنگام خود شرمگین و دست پاچه شدم. دوربینم را بستم و خواهش کردم اگر می توانم اجازه ورود به کلبه آنان را داشته باشم. پیرمرد بلند شد و با وقار، با دستش مرا دعوت کرد تا در کنار او بر روی فرش بنشینم. درباره کوه ها، که در افق مغرب سربرافراشته بودند، صحبت کردیم، کوه هائی که گرسه ها، پلنگ ها، بزها، و بزهای کوهی در آنجا زندگی می کردند... پیرمرد از همه چیز سخن می گفت. لحظه سکوت فرا رسید. بالاخره آن سکوت را درهم شکستم تا از بدبختی ای که از آن چیزی گفته بود سؤالی بپرسم. او از فقر لرها، از نبودن مدرسه و دکتر، از کسانی که در زمستان گذشته از گرسنگی مرده بودند، سخن گفت. پیرمرد به سختی جسم و روحش را در کنار یکدیگر نگاه داشته بود. بلوط های

تلخ، جانش را نجات داده بودند. پرسیدم از امیراحمدی چه خبر؟ به حالت تمسخر به من نگاه کرد و سرش را تکان داد. واقعیت ماجرا به آرامی روشن شد، با او پیمان بستم و عهد کردم که هرگز هویت او را آشکار نخواهم کرد. بالاخره زمزمه ای بر لبانش جاری شد که:

"ما در فاصله ی نه چندان دور از همین جا چادر زده بودیم. بیست تا چادر بود و ما هم بیش از صد نفر بودیم. چندین هزار بز و گوسفند و صدها گاو و ده ها اسب داشتیم. تعدادی از جوانان ما که همراه خان در قلعه بودند همه کشته شدند. خوانین ما اعدام شدند. ارتش پیروز شد. نبرد مقاومت به پایان رسید. جاده ای که رضاشاه می خواست بسازد اکنون در حال ساخته شدن است. چند روز بعد، غباری از گرد و خاک سراسر دشت را فرا گرفت. سوارکاران چهار نعل می تاختند. همین که نزدیک تر شدند قشون ارتش را دیدم. کلنلی<sup>۱</sup> فرمانده آنان بود. آنها درست به سمت ما می آمدند. کلنل فرمان ها را صادر می کرد. سربازان از اسب ها پیاده شدند و شروع به تیراندازی کردند. کودکان در گهواره ها و تعدادی هم در چادرهایمان بودند. سربازان هفت تیرهایشان را روی سر چند بچه گذاشتند و مغز آنان را متلاشی کردند. فریاد و فغان از همه چادرها برخاسته بود، همسرم از ترس در گوشه ای کمرش را خم کرده بود. من جلو او ایستادم. دو سرباز به سمت ما حمله آوردند. من چاقویی به دست گرفتم. آن ها تیراندازی کردند، من به زمین درغلطیدم و از هوش رفتم. وقتی برخاستم همسرم درکنارم در خون فروغلطیده بود. خون گرمش روی سینه من جاری می شد. او در اثر گلوله ای که بر سینه اش نشسته بود جان داد. من هم از ناحیه گردن تیرخورده و به حالت مرگ افتاده بودم. من تکان نخوردم زیرا کلنل و قشون او همچنان آنجا مانده بودند. آنها را از لابلای چشم های نیمه بسته ام می دیدم. ممکن است شما گفتار مرا باور نکنید که چه دیده ام. اما به نمک این خانه قسم می خورم که این ها عین حقیقت است."

لحظاتی دیگر پیرمرد رویش را به جانب من برگردانید و داستانی را که هنوز همانند کابوسی در اندیشه اش بر جای مانده بود برایم بازگو کرد.

روش و ابزار تدارک کشتن و شکنجه در آسیا خیلی قدیمی و گوناگون است. اما رفتار این کلنل، همانگونه که پیرمرد برایم بیان کرد، بسیار تکان دهنده و هولناک بود.

"کلنل فرمان داد تا چند جوان را اسیر کنند. در همین زمان آتشی از ذغال و هیزم برافروخت. من بفوریت دریافتم که می خواهد چکار بکند. او ورقه آهن بزرگی داشت، این ورقه را به حدی داغ کرد تا قرمز شد. او به افرادش دستور داد که یکی از لرها را بیاورند. دو سرباز هر کدام یک سمت اسیر را نگه می داشتند. سرباز سوم با شمشیری پشت سر اسیر قرار می گرفت. کلنل فرمان می داد. سرباز شمشیردار، شمشیر می زد. آن گاه که گردن اسیر قطع می شد، کلنل فریاد می زد "بدو" - کله بر روی خاک می افتاد. کلنل ورقه داغ شده را بر روی گردن بریده اسیر می گذاشت. مرد بی سر گام هایی بر می داشت و بر زمین فرو می غلطید. کلنل فریاد می زد: "بلندتر از این بیاورید تا بتواند بهتر از این بدود". لرها یکی پس از دیگری بی سر می شدند. دوباره و دوباره ورقه آهن گذاخته بر روی گردن بریده ای قرار می گرفت. یک بار که کلنل ورقه آهن را دیر گذاشت، خون به اندازه پنج فوت در هوا فوران کرد."

<sup>۱</sup> سرهنگ



پیرمرد برای اینکه لبانش را مرطوب کند مکشی کرد. "کلنل شرط بندی می کرد که چگونه این افراد بی سر می توانند بدونند. او و سربازان فریاد و نعره می زدند، قربانیان را تشویق می کردند که به طور احسن وظایفشان را انجام دهند." پیرمرد آرام بود، همین که این خاطره در ذهنش زنده شد، خشمش طغیان کرد. پرسیدم، "در این نزاع چه کسی شرط بندی را برد؟" او پیش از این که پاسخی بدهد چند دقیقه سکوت کرد: "کلنل بهترین شرط را برد. فکر می کنم از بی سر کردن لرهایی که با سر بریده پانزده قدم می دویدند هزاران ریال برنده شد."

به نظر می رسید پیرمرد از بیان این حادثه بی رمق شده بود. او از سماور کهنه اش چای می ریخت و ما جرعه های چای را در سکوت سر می کشیدیم. بعد از پایان چای پرسیدم "بعد از آن کلنل چکار کرد؟"

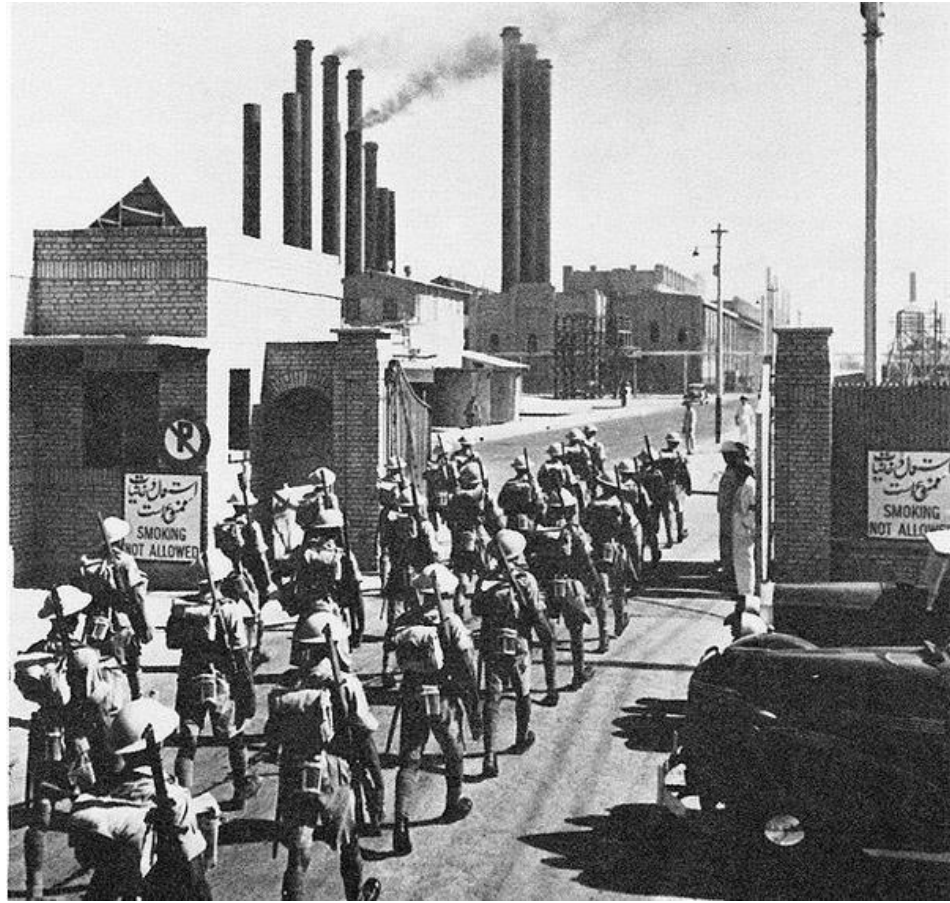
او همه موجودی ما، گوسفندان، بزها، گاوها، و اسب ها را برد. روز بعد هم ده ها کامیون آمدند، همه فرش ها، سماورها، سینی ها، جواهرات، لباس ها، هرچه که دارایی داشتیم به واگن ها ریختند و به وسیله ارتش به تاراج بردند. چه بر سر خودت آمد؟ "من خودم را به آب چشمه ای که در دره باریکی جاری بود، کشاندم و زخم هایم را شستم. دو شب، توان حرکت کردن را نداشتم، خیلی ضعیف بودم. برای تدفین مرده ها باز گشتیم. همه مردان و زنان و بچه ها کشته شده بودند. یک روح زنده هم برجای نمانده بود. لاشخورها قبل از من آنجا سررسیده بودند. پرسیدم: عاقبت کلنل چه شد؟ "آه، کلنل؟ او به مقام ژنرالی ارتقاء پیدا کرد و بعد هم وزیر جنگ شد". آیا او هنوز زنده است؟ "خیلی خوب هم زنده است. او در تهران زندگی می کند. از غارتی که از دهکده های ما به تاراج برد، چندین کامیون را پر کرد. ده ها هزار بز و گوسفند دزیده شد. چگونه کلنل آن ها را میان سربازان خود تقسیم کرد، من نمی دانم. سهم ها از این غارت ها چگونه بود، من نمی دانم، اما کلنل این روزها خیلی ثروتمند است. او با این غارت ها صدها خانه خریده است". به همان صورت که کلمات از دهانش بیرون می آمد، در گفتارش نیز سرزنش بود: "امیراحمدی، قصاب!"

هنگامی که برای رفتن برخاستم، هنوز خورشید در حال نشستن بود. پیرمرد به گرمی با دست هایش مرا در آغوش گرفت و با همان حال عمیقاً به چشمان من خیره شد و از من اطمینان دوباره می خواست که شناسایی او را فاش نسازم. بعد از دقایقی گفت: "من یک ایرانی هستم، به کشورم علاقه دارم. با کمال خوشرویی جانم را برای آن می دهم. اما از ارتش تنفر دارم. خداوند در وقت خودش تلافی آن را در می آورد".

ویلیام اورویل داگلاس؛ سرزمین شگفت انگیز و مردمی مهربان و دوست داشتنی؛ ترجمه فریدون سنجری؛ ص

۱۷۱-۱۷۷.

عیار واقعی ارتش پرادعا!



شکل ۹ ورود ارتش انگلستان به پالایشگاه آبادان. شهریور ۱۳۳۰



شکل ۱۰ سربازان آواره ارتش متلاشی شده رضاخان شهریور ۱۳۲۰



شکل ۱۱ ارتش شوروی و انگلیس در حال ورود به تهران. شهریور ۱۳۲۰

## قشون من عالی‌ترین قشون دنیاست

در اوایل مرداد ۱۳۲۰ مانوری در تپه‌های ازگل داده شد. برای شاه چادر مخصوصی افزاشته بودند. امرای لشگر نیز افتخار حضور شاه را داشتند. شاه غرق مسرت بود و هر آنکه با تلفنگرام عملیات قسمتی را مخابره می‌کردند، می‌خواند و قاه‌قاه می‌خندید. یک تلفنگرام از گروهان اول دانشکده افسری رسید؛ شاه بی‌نهایت خوشحال شد و پس از خواندن، تلفنگرام را به من که نزدیکش بودم دادند که بخوانم و متصل می‌گفتند: راست می‌گوید، همین‌طور هم هست. مضمون تلفنگرام این بود که فرمانده گروهان اول می‌گوید با چابکی و رشادت تمام گردنه قوچی را گرفتیم. هر قشونی به میدان ما بیاید، شکست خواهد خورد. منتظر امر اعلیحضرت بزرگ ارتشتاران فرمانده هستیم که هر جا را امر کند فتح کنیم. شاه می‌گفت: قشون من عالی‌ترین قشونی است که امروز در دنیا می‌توان نشان داد و این ادعا که فرمانده گروهان اول کرده درست است. من نیز ادب کردم و بدون اینکه حرفی بزنم، تلفنگرام را روی میزی که در جلو اعلیحضرت بود گذاشتم.

احمد امیراحمدی؛ خاطرات نخستین سپهبد ایران احمد امیر احمدی؛ جلد ۱؛ ویراستار: غلامحسین زرگری‌نژاد، ص ۴۱۴.

## پس چه ماند؟

روز چهارم شهریور [۱۳۲۰] در حالی آغاز شد که خبرهای ناخوشایند از مقاومت در برابر اشغالگران می‌رسید. نصرالله انتظام<sup>۱</sup>، رئیس تشریفات دربار، وضعیت کاخ را در این روز چنین شرح می‌دهد:

... نخست وزیر و کفیل وزارت خارجه شرفیاب شدند. سرهنگ ارفع، رئیس اداره مرموزات<sup>۲</sup> وزارت جنگ که در سفرها همیشه همراه شاه بود و تلگراف وزارت جنگ را کشف رمز می‌کرد، چندین بار برای عرض گزارش‌های تلگرافی شرفیاب شد و اخبار روز گذشته را که امروز رسیده بود، به عرض رساند. اغلب تلگرافات حاکی از خسارت و تلفات وارده بود. خبر کشته شدن سرتیب بایندر، فرمانده نیروی دریایی، و نصرالله نقدی و غرق کشتی ببر و پلنگ در امروز رسید. موقعی که سرهنگ ارفع یکی از آن تلگرافات را در حضور من به عرض شاه رساند، اعلی حضرت با صدایی دلخراش فریاد کرد، پس چه ماند؟

<sup>۱</sup> نصرالله انتظام، سیاستمدار و وزیر در دوران پهلوی بود که در سال ۱۲۷۹ (ش.ه) در تهران متولد شد. انتظام کار خود را با وزارت امور خارجه آغاز نمود. در پاریس، لندن و ژنو به مشاغل جزء این وزارتخانه اشتغال داشت. در اواخر سلطنت رضا شاه به تهران فراخوانده شد و به سمت ریاست تشریفات دربار منصوب شد. در جریان قضایای سوم شهریور ۱۳۲۰ و اشغال ایران وی کماکان در این سمت قرار داشت. انتظام رئیس مجمع عمومی سازمان ملل متحد در سال ۱۹۵۰ میلادی (۱۳۲۸ تا ۱۳۲۹ ه.خ) و مدتی سفیر و نماینده دائم ایران در سازمان ملل متحد بود. در سال ۱۳۳۱ به علت آن که همکاری وی با کرمیت روزولت، مأمور سیا و نوه تئودور روزولت (که سال بعد کودتا را طراحی کرد) آشکار شد توسط دکتر محمد مصدق برکنار گردید و با کودتای ۲۸ مرداد دوباره سفیر ایران در آمریکا شد. انتظام پس از پیروزی انقلاب مدتی در بازداشت به سر برد. او پس از آزادی سرانجام در سال ۱۳۶۰ در سن ۸۰ سالگی در تهران در گذشت.

<sup>۲</sup> برگرفته از کلمه رموز که جمع رمز می‌باشد. این اداره کار کشف رمز از تلگراف‌ها را انجام می‌داد.

رضا مختاری اصفهانی؛ پهلوی اول (از کودتا تا سقوط)؛ ص ۲۸۸-۲۸۷.

## ممکن است خودشان شهر را غارت کنند

امیراحمدی در بخش دیگری از خاطراتش با اشاره به وضع نابسامان ارتش در روزهای شهریور ۲۰ می‌نویسد به رضاشاه گفتم: « با ترتیبی که من دیده‌ام، این پادگان‌ها متفرق خواهد شد و همین پنجاه هزار نفر نظامی اگر اداره نشوند، ممکن است خودشان شهر را غارت کنند و اسباب هرج و مرج شوند»

سپهبد امیراحمدی در جای دیگری عملکرد ارتش پس از آغاز حمله متفقین را اینگونه توضیح می‌دهد: «در همه جا فرماندهان قشون تا آنجا که توانستند نقدینه و اشیاء سبک وزن قشون را با خود برداشته و فرار کردند و سایر افسران و درجه‌داران و افراد هم اسلحه و مهمات و آذوقه موجود را برداشته و به این و آن فروختند و اگر در چند نقطه هم زد و خورد شد، قابل بحث و نقل نیست.»

احمد امیراحمدی؛ خاطرات نخستین سپهبد ایران احمد امیر احمدی؛ جلد ۱؛ ویراستار: غلامحسین زرگری‌نژاد، ص ۴۲۶ و ۴۳۰.



## فرماندهان، چادر سیاه خریده، بر سر کرده و پا به فرار گذاشتند

جعفر شهری پژوهشگر تاریخ تهران، در کتاب طهران قدیم خود، درباره پادگان باغشاه و روزهای پس از ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ و خروج رضاشاه، از ایران چنین می‌گوید:

« باغشاهی را هم از شهریور ۱۳۲۰ در هجوم متفقین به یاد می‌آورم که همان تفنگ و مسلسل‌های برنو، که ته و لوله و گلنگدن و هر شکاف و منفذ و زاویه آنها با دستمال سفید آزمایش می‌شد که مبادا سرباز هنگام مشق میدان ته آنها را زمین گذارده، یا در نگاهداری و نظافت و گردگیری آنها اهمال ورزیده باشد. چون خرمن‌های هیزم با لوله و قنداق‌های شکسته تلنبار شده، بی‌صاحب و محافظ در معرض یغمای این و آن قرار گرفته بود و اسب‌های مجار توپ کِشی که هر یک به چهارده هزار تومان و بالاتر خریده شده بود و مانند اشیا عتیقه از آنها مواظبت به عمل می‌آمد و از فرماندهی سپاه به سرکشی‌شان می‌آمدند، از اصطبل‌ها بیرون کشیده، به فروش رفته، به جای یابوی کودکشی به چهارچرخه‌ها بسته شدند، و اسب‌های سواره نظام که لای پاها و زیربغل‌ها و ... به دستمال جیب صاحب منصب آزمایش می‌شد که از رسیدگی و نظافت آنها کوتاهی نشده باشد، و وای به حال سرباز بیچاره‌ای که عرق بدن اسبش دارای بوی بد باشد، یا اندک اثر چرک به دستمال گذارده باشد! همراه همان تفنگ‌ها و مسلسل زیر پای گرد و لر و شاهسون و ترکمن یاغی قرار گرفته، جهت انتقام از همان فرماندهان به سوی عصیان و طغیان می‌شتافتند.

چه شده بود؟! فقط نارنجکی در تپه‌های عباس‌آباد میان ذغال‌سنگ‌ها و نارنجکی میان کپه خاکستر یکی از کوره‌پز خانه‌های بیرون دروازه شاه عبدالعظیم افتاده، ایران مورد هجوم متفقین قرار گرفته بود. آن‌گاه همان فرماندهان و درجه‌دارانی که از هیبت‌شان لرزه بر اندام سرباز افتاده، سینه‌ها را در برابر صفوف گروهان و گردان و هنگ سپر کرده، به احترام قدمشان (قراول بیرون) می‌کردند و به برخورد در خیابان باید جهت‌شان (جبهه) بسته، در حاشیه لاله‌زار و استانبول، رستم‌دستان و سام‌نریمان‌هایی بودند که با درجه و نشان و حمایل (واکسیل‌بند)‌های خود فخر بر زمین و آسمان می‌فروختند، از همان دو نارنجک و چهاربرگ اعلامیه که در روحیه افراد عادی، مختصر تغییر نگذارد، و آن چنان فرار را برقرار ترجیح دادند که در صندوق خانه‌ها و پستوها مخفی بشوند، چنانکه موشی بوی گربه شنیده باشد و آن چنان ترس در وجودشان و وحشت سراپایشان را فراگیرد که چادر سیاه، چادر نماز زنانه یکی دو سه قران را تا یکی پانزده، بیست تومان خریده، بر سر کرده، پا به گریز بگذارند و همان‌هایی که در جنگ با برادران کرد و لر و سرکوبی مردم بی‌سلاح شهری و دهاتی شیر ژبان و اژدهای دمانی بودند که هزار هزار را به مسلسل بسته، خانه‌هایشان را بر سرشان خراب کرده، زن و فرزندان‌شان را نفت ریخته آتش زده، افتخار به نام جلاد و قصاب خودشان بکنند. نه تنها مردم بی‌دفاع، بلکه زن و بچه و نوامیس خود را رها کرده به بیغوله‌ها بگریزند و نه فقط شهامت آن را نداشته باشند که از تشتت و تفرقه سربازان خود که سر و پا برهنه در شهرها و بیابانها پراکنده شده، به گدایی می‌رفتند، جلوگیری نموده، لاقل سربازخانه‌های خود را حفظ بنمایند،

بلکه حتی جرات آن را هم نداشته باشند که حقیقت اهریمنی تفوق خصم را بر خودش و عدم توانایی مقابله با دشمنان را به سمع شاهشان برسانند».

جعفر شهری؛ طهران قدیم، جلد اول؛ ص ۳۵۴-۳۵۶

### همه فرار کردند!

امیراحمدی در جای دیگری روحیه رضاشاه و ارتش را اینگونه به تصویر می کشد: «... متوجه شدم که سربازخانه ها متلاشی شده و فرماندهان نالایق و ناصالح سربازها را لخت کرده و از سربازخانه ها بیرون کرده اند... رضاشاه در نظر گرفته بود که شبانه به جانب اصفهان حرکت کند، ولی افسران ارشد و امرا همینکه بوی جنگ شنیدند، هر یک از گوشه های فرار کردند. رضاشاه در قصر سعدآباد در صدد حرکت به اصفهان بود که افسران با عجله تمام به فرار می پرداختند. وقتی من اول شب به باشگاه افسران رفتم، عده ای از افسران عالی رتبه را دیدم که آخرین چاره را فرار می دانستند. من گفتم این مردم سالها از ما نگهداری کردند و به ما احترام گذاشتند برای چنین روزی. اکنون اگر شما هم فرار کنید، لکه ننگی بر دامان تاریخ این مملکت خواهید گذاشت... ساعت ۱۲ شب که به باشگاه افسران آمدم، متأسفانه، آن عده افسری هم که در باشگاه بودند خارج شده بودند و بجز امیرموثق نخجوان که با رنگ پریده در راهروهای باشگاه افسران قدم می زد، و معلوم شد وسیله نقلیه اش را دیگران برده اند و پای فرار نداشته، افسرهای ارشد و امرای ارتش همه فرار کرده و از تهران خارج شده بودند.»

احمد امیراحمدی؛ خاطرات نخستین سپهبد ایران احمد امیر احمدی؛ جلد ۱؛ ویراستار: غلامحسین زرگری نژاد، ص ۴۲۶ و ۴۳۳.

### منظره مشمئزکننده!

فریدون سنجر، از جمله سران نظامی رژیم پهلوی، در خاطرات خود وضعیت نظامیان و سربازان رژیم در شهریور ۱۳۲۰ را این طور توصیف کرده است: «منظره مشمئزکننده و اسفناکی ایجاد شده بود. لباس های فرم سربازان را گرفته و آن ها را فقط با یک دست لباس زیر، راهی دهات خود کرده بودند؛ به طوری که اگر کسی از خیابان های تهران یا جاده های خروجی

اطراف می‌گذشت، به ستون‌های طویلی از سربازان برمی‌خورد که پای پیاده، با یک شورت و یک پیراهن زیر (بعضا لخت) به طرف روستاها و شهرستان‌های زادگاه خود در حرکت‌اند».

فریدون سنجر؛ حاصل چهل سال خدمت (خاطراتی مجمل از پاره‌ای ناهنجاری‌های تلخ در گذشته نیروی هوایی)؛ ص ۷۵.

<https://b2n.ir/p۴۹۲۲۶>

### ارتشیان برای غارت انبارهای خوار و بار با یکدیگر می‌جنگیدند

نصرت‌الله خازنی که در زمان هجوم متفقین به ایران، از افسران ارتش رضاخانی بوده در مصاحبه‌ای با مرکز اسناد ملی ایران در مورد وضعیت آن روز نیروهای نظامی ایران می‌گوید:

...نه تنها ارتش منحل شد، خیلی واقعاً شرم‌آور است که من این را عرض بکنم، انبارهای خواروبار هم به وسیله‌ی افسران اکتیو غارت شد. در هنگ هفت که محل خدمت من بود، موقعی که انبار خواروبار را غارت می‌کردند، لشگران ستاد که نزدیک هنگ هفت است، آمدند شریک بشوند [در این غارتگری که] تیراندازی شد از افسران هنگ هفت. یکی از فرمانده-هان گروهان دوم به طرف افسران ستاد تیراندازی کرد که "فلان فلان شده‌ها شما آنجا غارت می‌کنید، می‌دزدید؛ چرا آمدید با ما شریک بشوید و..." یک افتضاحی شد. به هر حال انبارها را غارت کردند..."

نصرت‌الله خازنی؛ نامه روزگار (مصاحبه تاریخ شفاهی با نصرت‌الله خازنی)؛ تدوین و تحقیق شفیقه نیک‌نفس؛ ص

۳۷.

<https://b2n.ir/n۰۳۴۹>

## کسی نبود که از وطن دفاع کند

غلامحسین بیگدلی از افسران ارتش رضاخان درمورد چگونگی انحلال ارتش به مرکز اسناد ملی ایران می گوید :

... "ما به این طریق از دانشکده [افسری] جدا شدیم، آمدیم و لباس‌های افسری‌مان را پوشیدیم. من را به لشکر دوم منتقل کردند و دو سه روز بعد که وقایع سوم شهریور اتفاق افتاد، قشون‌های بیگانه، ارتش روس، انگلیس و امریکا ایران را اشغال کردند. جنگ‌های خیلی ناقص، ضعیف، مقاومت بسیار ضعیف، نشان داده شد، یعنی در حقیقت جنگی نبود، کسی نبود که از وطن مدافعه کند. در ظرف این بیست سال که رضاشاه در رأس حکومت بود، همه بلوف بود، این طور نبود که حس میهن - پرستی در مردم ایجاد بشود و یک ارتش منظم داشته باشیم. هرچه بوده ظاهری بوده و در ظرف سه روز، مملکت پنجر شد. آذربایجان، جنوب و کردستان اشغال شدند. بدبختی سر این بود که در این هنگام هم، افسرانی که در رأس بودند، اغلب نمایندگان انگلیس بودند، مثل خود رضاشاه.

آرشو شفاهی سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران؛ مصاحبه با رجال سیاسی و فرهنگی ایران؛ ۱۳۷۳.

<https://b2n.ir/no0349>

## پس چه شد آن ارتش که می گفتند؟

محسن پزشکی‌پور بنیان‌گذار حزب پان ایرانیست و نماینده مجلس شورای ملی در دوره‌های بیست و دوم و بیست و چهارم در مصاحبه با مجموعه تاریخ شفاهی دانشگاه هاروارد با اشاره به دو اعلامیه ستاد ارتش می‌گوید: «همان طوری که برای شما بیان کردم اعلامیه دوم ستاد ارتش عبارت بود از اعلام تسلیم بلاقید و شرط. به ناگهان همه چیز از هم پاشید ظرف چند ساعت خوب، من به خاطر هست که از عصر چهارم شهریور ۱۳۲۰ من و عاملی و بهره‌مند و فرید سیاح سپانلو و یکی دو تن دیگر که حال نام‌شان به خاطر نیست، از آن بچه‌هایی که در آن محل بودیم دور هم جمع شدیم واقعاً با چشم‌های اشکبار، غم‌زده، متأسف، متألّم و خشمگین که پس چه شد؟ چرا همه دست‌های‌شان را به تسلیم بالا بردند؟ پس چه شد این هواپیماها چه شد آن ارتشی که می‌گفتند؟ و چرا مقاومت نکردند؟ و چرا دوباره ملت ایران را دست بسته تسلیم کردند؟»

طرح تاریخ شفاهی ایران دانشگاه هاروارد (گفت‌وگو با محسن پزشکی‌پور)؛ پرسشگر: ضیاء صدقی؛ تاریخ مصاحبه: ۲۵ مارس ۱۹۸۴، محل مصاحبه: پاریس - فرانسه، نوار ۲.

## ارتشی که فقط برای سرکوب مردم و عشایر و زحمتکشان بوجود آمده بود

هجوم متفقین به مرزهای ایران ساعت ۴ بامداد روز سوم شهریور [۱۳۲۰] آغاز شد. ارتش صد و بیست هزار نفری ایران که با میلیاردها ریال هزینه از مالیات بیوه زن، دهقان زحمتکش، کارگر مظلوم و کارمند مفلوک تامین شده بود، ظرف ۶ روز

چون گلوله برفی در مقابل اشعه خورشید در مرداد ماه ناگهان ذوب شد و از بین رفت و به دنبال آن فرمانده کل قوای خود را به اسارت و تبعید به جزیره موریس فرستاد. ارتشی که فقط برای سرکوبی مردم و عشایر و زحمتکشان بوجود آمده بود، سه روز نتوانست حالت دفاعی به خود بگیرد، یا عقب نشینی کرد یا فرار.

در روز سوم شهریور لشکرهای سه تبریز و چهار رضائیه (ارومیه)، ۱۵ اردیبهیل، ۱۷ خوی و ده گیلان از پای درآمدند. لشکرهای ۱۲ کردستان، ۹ خراسان، ۱۲ کرمانشاه و ۶ خوزستان نیز روز پنجم و ششم متلاشی شده و کلا فروپاشید و لشکرهای یک و دو پادگان مرکز و تیپ مکانیزه مستقل تهران نیز بر اثر تصمیم ستاد جنگ با وضع عجیبی مرخص شدند. بقیه لشکرها مانند خوزستان، تربت جام، اصفهان، فارس، کرمان و سیستان نیز با فرار سربازان عملاً مضمحل شدند و این بود سرنوشت ارتشی که مدت بیست سال در جلوی چشم مردم رژه می رفت و جاوید شاه می گفت. آن فرماندهان نالایق که با دوختن یک تاج و یک یا دو ستاره در آن روزها به زمین و زمان فخر می فروختند هنر آنها فقط سرکوبی مردم مسلمان و قیام مقدس آنها بود، مانند قیام مردم در مسجد گوهرشاد.

باقر عاقلی؛ رضا شاه و قشون متحد الشکل؛ ص ۶۶۲-۶۶۳.

## مردم و جنگ های جهانی



شکل ۱۲ عبور تانک های زرهی ارتش متفقین از شهر کرمانشاه. شهریور ۱۳۲۰

### در شهریور ۱۳۲۰، روحیه مقاومت در برابر بیگانگان در میان ایرانیان فروکش کرد

ایران در جنگ جهانی اول (۱۹۱۴-۱۹۱۸ م. / ۱۲۹۷-۱۲۹۳ ش.)، اعلام بی طرفی کرد، اما به رغم این اعلام بی طرفی صحنه درگیری قوای روسیه، عثمانی و بریتانیا شد. در مقابل این حضور و هجوم بیگانگان در ایران، جنبش های مقابله با سلطه خارجی در گیلان به رهبری میرزا کوچک خان، آذربایجان (به رهبری شیخ محمد خیابانی)، خراسان (به رهبری کلنل محمدتقی خان پسیان) و سایر نقاط ایران سازمان داده شد. ارتش [رضا شاه] که جنبش ها و شورش های داخلی را به سختی در هم کوبیده بود در ۳ شهریور ۱۳۲۰ در برابر هجوم متفقین زبون ماند و در ۱۰ شهریور کاملاً از هم پاشید. در این زمان، یعنی در زمان حضور نیروهای متفقین در جریان جنگ جهانی دوم، دیگر جنبش، نهضت و حرکتی جدی در مقابل بیگانگان پا نگرفت و به نوعی گویی روحیه مقاومت در برابر بیگانگان در میان ایرانیان فروکش کرد.

محمدرضا جوادی یگانه و دیگران؛ مقاومت یا تسلیم در برابر بیگانگان تحلیل تطبیقی علل مقاومت مردمی در برابر بیگانگان در دوره قاجار (تا آخر عهد ناصرالدین شاه)، و تسلیم در برابر متفقین در شهریور ۱۳۲۰؛ ص ۸.

### فتوای جهاد علیه انگلیسی ها در جنگ جهانی اول

در جنگ جهانی اول در حالیکه هنوز حوزه علیه قم تشکیل نشده بود تعدادی از علمای محلی در حوزه نفوذ خود فتوای جهاد صادر کردند و در موارد متعددی شخصا در کنار مقلدانشان به مقابله با دشمن پرداختند.

آیت الله سید عبدالحسین لاری، از علمای معروف مشروطه خواه در جنوب با شروع جنگ جهانی اول و اشغال کشور توسط بیگانگان، با صدور فتوای جهاد علیه انگلیسی ها، رهبری مذهبی مبارزات مردم جنوب ایران به فرماندهی صولت الدوله قشقایی و دیگر سرکردگان برجسته از جمله: ناصر دیوان کازرونی، رئیس علی دلواری، زایر خضر خان و شیخ حسین جان چاکوتاهی علیه انگلیسی ها و اعوان داخلی آنها را بر عهده گرفت و نقش مؤثری در تهییج و تحریک مردم این منطقه برای مبارزه با تجاوزات انگلیس ایفا نمود. سیدعبدالحسین لاری با شنیدن فجایع انگلیسی ها علیه عشایر قشقایی دره شوری در خان زنیان (کوهمره)، در نامه ای به صولت الدوله قشقایی، او را چنین به جهاد دعوت کرد:

من که مجتهد و جانشین پیغمبر اسلام هستم، بدین وسیله فتوا می‌دهم که امروز بر تمام افراد ذکور ایرانی، جهاد با این کفار حربی واجب است .... و هر کس در این جنگ کشته شود شهید خواهد بود.

به دنبال صدور فتوای مجتهد لاری، مرجع تقلید مردم جنوب، قیام همگانی سراسر جنوب را فرا گرفت و ضربات سنگینی بر منافع انگلیسی ها وارد آمد.

محمد بختیاری و دیگران؛ بررسی تطبیقی واکنش علما و روحانیون ایران به اشغال کشور در جنگ جهانی اول و دوم؛ فصلنامه شیعه شناسی، ص ۱۱-۱۲

### اعلام جهاد علمای اهل سنت در جنگ جهانی اول

برخی از علما و شیوخ کرد در مناطق کردنشین غرب کشور جنگ با روس ها را که به سرزمین مسلمانان حمله کرده و با دولت اسلامی و مسلمانان به نبرد پرداخته بود، جهاد نامیدند. در این میان، نقش شیوخ نقشبندی اورامان که نفوذ و جایگاه بالایی در میان مردم داشتند، بسیار تأثیرگذار بود. عده ای از آنها مانند شیخ علاءالدین، شیخ نجم الدین، و مولانا محمدصادق مرزنگ نه تنها مریدان خود را به جهاد با روسها تشویق کردند، بلکه خود نیز وارد میدان های کارزار شدند و در مواردی حتی فرماندهی و راهنمایی نیروهای جنگی را بر عهده گرفتند. اثر تشویق و تحریک علما و شیوخ، هزاران نفر از مردم کرد، اعم از شهری، روستایی و عشایری از جمله قبایل شکاک، هرکی، هزاران نفر از مردم کرد، اعم از شهری، روستایی و عشایری از جمله قبایل شکاک، هرکی، پیران، مامه ش، زرزا، گه ورک، دیوکری و منگور که به گفته نیکیتین «به صرف یک حرف یا اشاره شیخشان اسلحه به دست می گرفتند» به ندای جهاد رهبران دینی خود لبیک گفتند و با بیل، کلنگ، چوگان و چوب، به جنگ با نیروهای روسی رفتند و خسارات زیادی را به ویژه در جنگ تالا و در نزدیکی میاندوآب به روسها وارد کردند و تعدادی از سربازان و افسران روسی را کشتند.

محمد بختیاری و دیگران؛ بررسی تطبیقی واکنش علما و روحانیون ایران به اشغال کشور در جنگ جهانی اول و دوم؛ فصلنامه شیعه شناسی، ص ۱۳.



## سرکوب نیروهای اجتماعی در دوران رضاخان

در دوران رضاشاه، تک تک نیروهای اجتماعی که در جریان جنگ جهانی اول عامل ایجاد مقاومت مردمی بودند، تضعیف شدند و در فشار قرار گرفتند؛ ایلات، خلع سلاح، وادار به کوچ یا اقامت اجباری شدند، سران معترض نیز دستگیر و قلع و قمع شدند؛ روحانیون، با از دست دادن جایگاهشان در قضا و آموزش، با خارج شدن موقوفات از دایره اختیارات شان، با تبلیغ ملی‌گرایی غیر اسلامی از لحاظ مالی، سیاسی و اجتماعی تضعیف شدند.

رضاشاه نیروهای اجتماعی را تضعیف و منفعل کرده بود و گمان می‌کرد یک ارتش ملی مدرن برای حفظ تمامیت ایران کفایت می‌کند. این ارتش با تهدید نیروهای انگلیسی و روسی در جنگ دوم جهانی، ظرف چند روز فروشکست. در این شرایط دیگر نیروی اجتماعی‌ای هم باقی نمانده بود که به مقابله با متفقینی بپردازد که وارد خاک ایران شده بودند و با آدابی که برای ایرانیان غریب می‌نمود در کوچه‌های شهرشان جولان می‌دادند، به ناموسشان نظر سوء داشتند و برای بازار، قحطی به ارمغان آورده بودند.

محمدرضا جوادی یگانه و دیگران؛ مقاومت یا تسلیم در برابر بیگانگان تحلیل تطبیقی علل مقاومت مردمی در برابر بیگانگان در دوره قاجار (تا آخر عهد ناصرالدین شاه)، و تسلیم در برابر متفقین در شهریور ۱۳۲۰؛ ص ۲۸.

## من هنوز نمی‌دانم خلع سلاح برای ایران مفید است یا مضر؟

رضاخان از همان سال ۱۳۰۴، پیش از سلطنت، خلع سلاح بختیاری‌ها را آغاز کرد. خلع سلاحی که مورد انتقاد سردار اسعد<sup>۱</sup> [وزیر جنگ دوه رضاخان] قرار گرفت و در خاطراتش می‌نویسد:

من هنوز نمی‌دانم خلع سلاح برای ایران مفید است یا مضر؟ اگرچه صورت ظاهر آرامی کامل حکمفرما خواهد شد، ولی از آن طرف در بعضی اوقات که همسایه‌ها بی‌مرحمتی‌های کوچکی می‌نمودند، عشایر هم کوچک، کوچک، خوب جلوگیری از عملیات آنها می‌نمودند.

رضا مختاری اصفهانی؛ پهلوی اول (از کودتا تا سقوط)؛ ص ۳۴۴-۳۴۵.

---

<sup>۱</sup> جعفرقلی‌خان بختیاری (زاده ۱۲۵۸ منطقه بختیاری - درگذشته ۱۳۱۳ زندان قصر) معروف به سردار بهادر و سردار اسعد سوم، از رؤسای ایل بختیاری، فرزند علیقلی خان (سردار اسعد) و از فاتحان تهران در جریان انقلاب مشروطه بود. او از رجال سیاسی و نظامی اواخر دوره قاجار و پهلوی اول بود. وی در آخرین سال‌های پادشاهی احمدشاه قاجار؛ در کابینه حسن مستوفی‌الممالک از ۱۲۹۶ تا ۱۲۹۷ و در کابینه رضاخان پهلوی اول از ۱۳۰۲ تا ۱۳۰۳ وزارت پست و تلگراف را برعهده داشت. سردار اسعد در دوران پهلوی در کابینه محمدعلی فروغی از ۱۳۰۴ تا ۱۳۰۵ و در کابینه مهدی‌قلی هدایت از ۱۳۰۶ تا ۱۳۱۳ برای ۲ دوره وزیر جنگ بود. جعفرقلی‌خان در سال ۱۳۱۳ درحالیکه هنوز وزارت جنگ را برعهده داشت، به دستور رضاشاه دستگیر شد و چندی بعد توسط پزشک احمدی در زندان قصر به قتل رسید.